



# پارادوکس

ویلیام ماریون برانهام

فینیکس، آریزونا

۶۵-۰۱۱۷

# پارادوکس

ویلیام ماریون برانهام

فینیکس، آریزونا

۶۵-۰۱۱۷

## A Paradox

William Marrion Branham

Phoenix, Arizona

65-0117



[www.bargozidegan.net](http://www.bargozidegan.net)

۱. بفرمایید بنشینید، زمان زیادی می‌گذرد که انتظار بازگشت به فینیکس<sup>۱</sup> را می‌کشم و خوشحالم از این که امروز اینجا هستم. من علاقه‌ی خاصی به فینیکس دارم. فینیکس باعث می‌شود احساس کنم در کنار مردمی هستم که دوستان من هستند و من را دوست دارند. سال‌هاست که از فینیکس درخواست‌های زیادی برای نیایش و دعا به دست من می‌رسد. همیشه اولین جلساتی که با برادر اوتلا<sup>۲</sup> برادر گارسیا<sup>۳</sup> و سایر خادمین در این شهر داشته‌ام را به یاد می‌آورم و این که چگونه در اولین جلسات، خداوند ما را یاری فرمود و جلسات ما بسیار پر بار گردید. از آن زمان نسبت به فینیکس حسی در قلب من وجود دارد که توضیح آن برایم بسیار دشوار است.

۲. بعنوان یک پسر کوچک همیشه می‌خواستم به فینیکس بیایم. همیشه راجع به صحرا می‌خواندم. زمانی که فقط یک پسر بچه‌ی کوچک بودم، اشعار کوتاهی داشتم که در مورد آریزونا<sup>۴</sup> سروده بودم.

۳. بسیار خوشحالم که اکنون در اینجا اقامت دارم و یکی از ساکنین فینیکس به شمار می‌روم. احساس یک کودک یک ساله را دارم. بسیاری از شما احساس می‌کنید که حتی از این هم جوان‌تر هستید. من با هر کس که برخورد می‌کنم از او می‌پرسم: "آیا

شما محلی هستید؟" آنها می‌گویند: "خوب همان طور که معلوم است مدت طولانی اینجا بوده‌ایم."

۴. گمان می‌کنم برای این که یک محلی واقعی پیدا کنم باید به محله‌ی آپاچی یا جایی شبیه این بروم.

۵. سال‌ها پیش یک نفر از من پرسید: "برادر برانهام برای چه آریزونا را دوست دارید؟"

۶. گفتم: "این یکی از بزرگ‌ترین آرزوهای زندگی‌م بود که، که در آریزونا زندگی کنم. و خداوند بزرگ آرزوی مرا برآورده کرده است."

۷. ما هر سال درست قبل از شروع همایش به اینجا می‌آییم. و امروز همانند سال‌های گذشته، قبل از همایشی که در روز پنج‌شنبه آغاز می‌شود، برای پیش‌همایش<sup>۵</sup> اینجا گردهم آمده‌ایم. در سال‌های گذشته نیز این افتخار نصیب شد تا این جلسات کوچک را قبل از شروع جلسات اصلی و آغاز همایش، در این نواحی برگزار کنم.

۸. برادر ویلیامز<sup>۶</sup> به همراه خواهر ویلیامز، که برای من مانند یک دوست صمیمی بسیار عزیز می‌باشند، برای همیشه جایی گرم و بزرگ در قلب من پیدا کرده‌اند. آنها دائماً از من دعوت می‌کردند که برگردم، و من بسیار خوشحالم از این که دعوتشان امروز بعد از ظهر محقق گشت.

۹. هم‌چنین دوستانی که در جایگاه حضور دارند مانند: برادر فولر،<sup>۷</sup> برادر جوئل رز،<sup>۸</sup> برادر تونی استرومی<sup>۹</sup> از توسکان<sup>۱۰</sup> برادر بردرز<sup>۱۱</sup> مدیر مسافرت‌های ما و یک‌یک

---

Pregettogether<sup>۵</sup>

Williams<sup>۶</sup>

Fuller<sup>۷</sup>

Jewel Rose<sup>۸</sup>

Tony Stromei<sup>۹</sup>

دوستان، برادر بسیار با ارزش و قدیمی آرگان برایت،<sup>۱۲</sup> که در مبارزات سخت زیادی در آن سوی رودخانه با هم بوده‌ایم؛ و آرزو دارم زمانی در آن سوی رودخانه بزرگ با او اقامت کنم.

۱۰. نمی‌توانم اسم این برادر را به خاطر بیاورم، سعی کردم. برادر اسم شما چیست؟ [ برادر می‌گوید: "اِل بریور"<sup>۱۳</sup> بریور، برادر بریور. من، من چهره او را می‌شناسم. شما همانی نیستید که بعضی وقت‌ها برای... برای ناشنویان ترجمه می‌کنید؟ این... و ما از این که شما را در اینجا داریم بسیار خوشحالیم.

۱۱. اکنون وقتی به چهره‌ی دوستانی که در جلوی من نشسته‌اند نگاه می‌کنم، دوستانی را مشاهده می‌کنم که همگی اهل ارکانزاس<sup>۱۴</sup> هستند، اگر یادتان باشد در اولین حضورم در اینجا به شما گفتم: "هر جایی که می‌روم کسی از اهالی ارکانزاس را می‌بینم. و از این بابت مطمئن هستم حتی اگر به ملکوت برده شوم، آنجا بعضی از اهالی ارکانزاس را خواهم دید. چون آنها مردمی با ایمان و وفادار هستند."

۱۲. معمولاً وقتی شروع به صحبت می‌کنم صحبتیم به درازا می‌کشد. به همین خاطر من متن خود را از قبل آماده و یادداشت کرده‌ام، تا زمان زیادی از شما دوستان گرامی نگیرم و می‌خواهم تا زمانی که در فینیکس هستم، بیشتر وقتم را به نیایش پردازم و برای بیماران دعا کنم.

۱۳. حالا، پیغامی که خدا برای من معین کرده. می‌دانید، بعضی وقت‌ها هست، که این چیزها بسیار حسّاس می‌شوند. و این در تمام دوره‌ها بوده است. من تمام تلاش خود را

کرده‌ام تا با آن بمانم. یک چیزی هست. اگر من راجع به چیزی که خدا به من گفت صحبت نمی‌کردم و یا اگر از خدا نبود، پس او... نمی‌توانست در کلام باشد. اگر در کلام هست و وعده برای این زمان، پس احساس می‌کنم که دارم کار درست را انجام می‌دهم. چون فقط تلاش می‌کنم که وعده او برای این زمان را حفظ کنم.

۱۴. مواقع بسیاری، وقتی شما برخلاف اعتقادات یک فرد صحبت می‌کنید، او متعصبانه و عجولانه با شما مشاجره می‌کند. و این به هیچ عنوان درست نیست. من دوستان بسیاری دارم که از کلیساها و فرقه‌های مختلفی هستند، آنها در هر زمان و موقعیتی به من اجازه می‌دهند که صحبت کنم. ما نباید در مورد طرز فکرهای کوچک مشاجره کنیم.

۱۵. اما می‌دانید، اگر من حرفی برخلاف اعتقاد قلبی خود بزنم، یک ریاکار محسوب خواهم شد. شاید من مجبور باشم یک روز بعنوان یک گناهکار او را ملاقات کنم. اما هرگز دوست ندارم که او را بعنوان یک ریاکار ملاقات کنم. می‌خواهم راستگو باشم. و اگر بگویم که اعتقادات خود را نادیده می‌گیرم چون دیگران به این و یا آن ایمان دارند، چگونه شخصی خواهم بود؟ تا زمانی که من مصالحه و ظاهرسازی کنم، شما نمی‌توانید به من اعتماد داشته باشید و من نمی‌توانم به خودم و خداوند خودم اعتماد داشته باشم.

۱۶. هر کس اعتقادی دارد که به آن اطمینان دارد. و آن هنگام که اطمینان می‌یابد زمان آن فرا می‌رسد که می‌توانید ساختمان بلند ایمان خود را بنا کنید. اما مادامی که اطمینان دارید سؤالی هست، آن را رها کنید.

۱۷. گمان می‌کنم بیلی<sup>۱۵</sup> هم اکنون کار پخش نمودن کارت‌های دعا را به اتمام

رسانیده است. فکر می‌کنم او... بله، من به او گفتم. فکر کنم لحظاتی پیش به من گفت که این کار را انجام داده است. تا چند لحظه دیگر تعدادی از کسانی که درخواست دعا داشتند را فرا می‌خوانیم تا برای آنها دعا کنیم. و اگر کارت شما خوانده نشد و یا خوانده شد و شما مطمئن نیستید که خدا شفا دهنده است، اصلاً خوب نیست که این بالا بیایید. چون شفا پیدا نخواهید کرد. اگر سؤالی در ذهن خود دارید یا کاری عقب افتاده که باید آن را انجام دهید، بهتر است ابتدا بروید و آن را به اتمام برسانید و سپس بازگردید و به صفوف دعا کنندگان بپیوندید.

۱۸. برای این که شفا، قوت فرزندان است و ما این را درک می‌کنیم. این در بخشش و فدیة است. و فدیة ابتدا در روح ما تأثیر می‌گذارد و دعا برای شفا همیشه پیشرو پیامی بوده است. هم چنین به جهت جمع کردن مردم می‌باشد.

۱۹. بسیاری از مردم حامی یک جلسه شفا هستند. خیلی‌ها به جلسه شفا می‌آیند، یا به یک فستیوال سرود. اما زمانی که نوبت به نجات جان یک انسان نیازمند می‌رسد، مردم زیادی شانه خالی می‌کنند، مشتاق آن نیستند. آنها فقط... اما مسئله اصلی فدیة است. شفا و فستیوال‌های سرود و یا همه اینها، فقط... همان‌گونه که برادر باسورث<sup>۱۶</sup> می‌گفت، این یک طعمه روی قلاب است. و شما به ماهی طعمه را نشان می‌دهید، نه قلاب را.

۲۰. و کار اصلی این است، مردم را برای مدتی به جهت گوش دادن فرا بخوانی؛ تا زمانی که بتوانی پیغام واقعی خود را به آنها عرضه کنی. و خداوند در تمام دوران‌ها به این امر فرمان داده است، در تمامی دوران‌ها. همیشه یک حرکت شفا بوده است و اگر این یک شفای حقیقی باشد، به جهت آن پدید آمده است که پیامی به ما بدهد. یک نشانه هرگز برای این که تنها یک نشانه باشد به وجود نیامده است. بلکه این مقدمه و

پیش در آمدی به جهت بازگو کردن پیامی از طرف خداوند بزرگ می‌باشد.

۲۱. بنده به این حقیقت ایمان دارم که خداوند وظیفه من قرار داده تا از هفده سال قبل، و هم اکنون ۱۸ سال، برای شفای بیماران دعا کنم. این کار یک جنبش عظیم در مردم ایجاد کرد. تعداد زیادی از خادمان خدا به جنبش‌های شفا رفتند، و اما جلسات دعا به خودی خود برای شما که در اندیشه‌های گذشته خویش مانده‌اید، کاری بیهوده و بی‌ثمر می‌باشد. و این عمل از جانب خداوند فرستاده نشده است. ابتدا باید جلب توجه کرد. می‌بینید، جلب توجه و بعد از آن پیغام.

۲۲. زمانی که عیسی مسیح ظهور کرد، بیماران را شفا داد و... او برای تمام انسان‌ها نبی بزرگی بود. اما زمانی که شروع به گفتن حقیقت انجیل کرد، اینکه او که بود و برای چه آمده است، دیگر محبوب نبود. این روالی است که در تمام دوران اتفاق افتاده و به همین طریق ادامه خواهد داشت.

۲۳. هم اینک، امروز بعد از ظهر ما اینجا هستیم و فردا بعد از ظهر رأس ساعت ۷ در همین سالن کنفرانس برگزار خواهد شد. درست است برادر؟ [یک برادر می‌گوید: "۳۰ : ۷"] فردا غروب ساعت ۳۰ : ۷ و همین طور غروب روز پنج‌شنبه، فکر می‌کنم چهارشنبه غروب هم، نه، چهارشنبه در رامادا این<sup>۱۷</sup> درست است، و بعد پنج‌شنبه شروع می‌شود. و اگر خدا بخواهد می‌خواهم در تمام این جلسات حضور داشته باشم.

۲۴. من اینجا هستم. برادر شما، یک یاری دهنده در پادشاهی خدا، تا در هر موردی که می‌توانم به شما کمک کنم. شاید قادر به پاسخ گویی سؤالات شما نباشم. اما می‌توانیم در هنگام دعا و نیایش آنها را درک کنیم. اگر به جهت درک آن دعا کنیم و برای آن به حضور خدا برویم و فقط به نظرات و اندیشه‌های خویش اتکا نکنیم.



۲۵. آیا شما بیمار هستید؟ ای کاش می‌توانستم شما را شفا بدهم. هیچ انسانی قادر به انجام چنین کاری نیست. اما این کار الآن انجام شده است. سلامتی و عافیت شما را فرا می‌گیرد. ایمان شما به همان کاری است که خداوند بوسیله عیسی مسیح در جلجتا به اتمام رسانید. خارج از این امر هیچ شفایی نیست، و خارج از آن هیچ نجاتی نیست. هیچ کلیسا، هیچ فرقه، هیچ تشریفاتی، هیچ کدام نجات را فراهم نمی‌کند. عیسی مسیح، به سبب گناهان ما مجروح گردید. ما از زخم‌های او شفا یافتیم. همه ما در گذشته شفا یافتیم.

۲۶. امروز زمان کمی برای صحبت در اختیار من قرار دارد، شاید بیست یا سی دقیقه. سپس صفوف دعا را تشکیل خواهیم داد. هر روز طبق معمول، افراد جدیدی به ما می‌پیوندند، و کارت‌های دعای جدیدی توزیع خواهد شد. ما همه‌ی توان خود را به کار خواهیم بست و تا جایی که خدا اجازه دهد تلاش خواهیم کرد، تا برای هر فردی که می‌آید و درخواست دعا می‌کند، دعا کنیم.

۲۷. اگر شخصی بطور جدی بیمار است و در نزدیکی مرگ به سر می‌برد یا شبیه این، برادر ویلیامز و ویلی پل<sup>۱۸</sup> آنها را به اتاقی می‌برند. آنها نمی‌خواهند... آنها نمی‌توانند بنشینند. آنها در حال مرگ هستند. ما باید سریعاً به آنها خدمت کنیم. بسیار خوب، آنها را در یک اتاق بگذارید. من فوراً در خدمت آنها خواهم بود.

۲۸. اما بهتر آن است که شما در موقعیت اضطراری نباشید، تا برای مدّت کوتاهی بینش‌ها و اعتقادات خود را کنار گذاشته و با تمام وجود به کلام خداوند گوش دهید. و در کلام پروردگار اندیشه کنید، تا دریابید خداوند در قبال وعده‌های خویش چه عملی انجام خواهد داد. ایمان شما این‌گونه تقویت خواهد شد و شما دیگر نیازی ندارید تا در صف

دعا باشید و از این که کسی برای شما دعا کند بی‌نیاز خواهید شد. شما هم‌اینک شفا یافته‌اید، اگر بتوانید به این امر ایمان بیاورید. مشاهده می‌کنید؟ هدف اصلی رهایی شماست و آگاهی به این نکته که عیسی مسیح، در واقع برای شما چه کاری انجام داده است.

۲۹. زمانی که نجات یافته‌اید، دیگر نیازی نیست این بالا بیایید، زانو بزنید و دعا کنید. شما هم اکنون از نجات یافتگانید. البته اگر بتوانید که این امر را بپذیرید. این دعای شما نیست که شما را نجات می‌بخشد، بلکه این ایمان شماست که توسط آن نجات می‌یابید. شما توسط ایمان شفا پیدا کردید. همین امر در مورد شفا هم صدق می‌کند. من مطمئنم که همه ما این موضوع را درک می‌کنیم.

۳۰. و اگر غریبه‌ای در میان ما حضور دارد، می‌خواهیم بدانند که خود من یا گروهی که با آنها در اینجا هستیم، با تاجران انجیل تام، ما نماینده‌ی هیچ فرقه و تشکیلاتی نیستیم. ما نماینده‌ی تمام ایمانداران مسیحی در تمام فرقه‌ها هستیم. همگی خوش آمدید. از بودن شما خرسندیم. شاید بگویید: "خوب، من به کلیسای... تعلق دارم. آیا می‌شود برای من دعا کرد؟" شما نیاز ندارید تا به کلیسایی تعلق داشته باشید. مجبور نیستید کاری انجام دهید. تنها در اینجا حضور یابید و به خدا ایمان داشته باشید. این تنها کاری است که باید انجام دهید. خداوند، خود، تمام کارها را انجام می‌دهد.

۳۱. اکنون، از زمانی که جلسات شفا را آغاز و برای بیماران دعا می‌کنم، کتاب مقدس خود را در می‌آورم. سال‌ها پیش در هیوستن تگزاس،<sup>۱۹</sup> یعنی حدود هجده سال پیش، توسط برادر کیدسن<sup>۲۰</sup> و گروه او یک کتاب مقدس به من داده شد. من این کتاب مقدس را در سرتا سر دنیا همراه خود داشتم، تا زمانی که صحافی آن کاملاً از بین رفت و صفحات آن از یکدیگر جدا شد.

۳۲. و به من یک کتاب مقدس جدید داده شد. یک چیز عجیب... من خرافاتی نیستم. امیدوارم تصور نکنید که این خرافات است. زمانی که این کتاب مقدس به من داده شد یک... دو نشانه‌گذار کوچک مانند رویان‌هایی باریک در آن بود. این کتاب مقدس شبیه همان کتابی بود که قبلاً هم داشتم.

۳۳. کتابی که برادرکیدسن به من داده بود یک کتاب مقدس سکوفیلد<sup>۲۱</sup> بود. نه به این دلیل این که من با آقای سکوفیلد موافق هستم. شاید بعضی از شما موافق باشید، بعضی هم نه. فقط می‌خواهم بدانید که اگر کتاب مقدس سکوفیلد را با خود می‌برم به این دلیل نیست که به آن اعتقاد دارم. چون او آن را خیلی خوب پاراگراف بندی کرده است. این یکی از اولین کتاب مقدس‌های من بود و من آموختم که آن را به این طریق مطالعه کنم و فقط همین کتاب مقدس را نگه می‌دارم. اگر می‌توانستم کتاب مقدس تامپسون چین<sup>۲۲</sup> داشته باشم خیلی بهتر بود. در کتاب تامپسون چین خیلی سریع‌تر می‌توانم متن‌هایی را که به دنبال آن می‌گردم، پیدا کنم.

۳۴. اما زمانی که کتاب مقدس را باز کردم، اولین رویان داخل کتاب مقدس جای عجیبی قرار گرفته بود. یعنی زمانی که سلیمان معبد خدا را تقدیم کرد، و جلال خداوند بسیار با شکوه بود. جلال شکینه در ساختمان. تا آنجایی که کاهنان نمی‌توانستند به خدمت‌گزاری مشغول باشند.

۳۵. و رویان بعدی جایی بود که عزرا بازگشت و هیکل را تقدیم نمود.

۳۶. و نشانه‌گذار سوم که همسرم بدون اطلاع من و با اسم من بر روی آن، در کتاب مقدس قرار داده بود، در مرقس ۱۱: ۲۲ قرار گرفته بود. او فقط آن را لای کتاب

گذاشته بود. و این جایی است که قرار داشت: «اگر به این کوه بگویند، جا به جا می‌شود.» و همی شما می‌دانید که چه زمانی که این بخش از کلام در ذهن من بود. (شما که به نوار گوش می‌دهید) زمانی بود که سنجاب‌ها عیناً پدید آمدند.

۳۷. چیز عجیب بعدی در آن، عکس پرنده‌ی مورد علاقه من، یعنی سینه سرخ، روی نشانه‌گذار بود. طبق افسانه‌ها زمانی او یک کبوتر قهوه‌ای رنگ بود که مردی را در حال مرگ روی صلیب مشاهده کرد. او برای آن مرد خیلی متأثر شد. تا جایی که به سمت مرد پرواز کرد و تلاش کرد که خود به تنهایی میخ‌ها را از بدن مرد بیرون بکشد. سر تا سر سینه او از خون آن مرد به رنگ سرخ درآمد و از آن به بعد او سینه سرخ شد. این همان طریقی است که من هم می‌خواهم منجی خود را ملاقات کنم. با خون او در سینه و قلب خویش را به رنگ سرخ درآورم.

۳۸. و اما پیام اولین جلسه‌ای که می‌خواهم در آریزونا موعظه کنم، فینیکس<sup>۲۳</sup> است. فینیکس چیزی است که می‌تواند از عدم پدید آید. این همان کاری است که خدا انجام می‌دهد. او از عدم و هیچ، همه چیز خلق می‌کند.

۳۹. و پیام بعد از ظهر امروز من برای سی یا چهل دقیقه‌ی آینده، عنوانش هست «پارادوکس» می‌خواهم از این بخش بخوانم که...

۴۰. چند سال پیش، زمانی که تازه خدمت خود را آغاز کرده بودم و از کتاب مقدس‌های شما استفاده می‌کردم. خیلی از شما دیده بودید که کتاب مقدس را به این صورت باز نگه داشته و به خدا گفتم: "پیغام تو برای من کجاست؟" که کتاب یوشع باب ۱ باز شد. یعنی هر کتاب مقدسی که شما به من دادید.

<sup>۲۳</sup> Phoenix شبیه افسانه ققنوس در زبان فارسی

۴۱. تا زمانی که یک شب رویایی آمد، که شما با آن آشنا هستید و من دیدم که کتاب مقدس از آسمان پایین آمد. یک دست از گریبان خارج شده، به این صورت (اشاره با حرکت دست) به سمت ۹ آیه ابتدایی کتاب یوشع رفت.

۴۲. این جایی است که امروز برای خواندن کلام انتخاب کرده‌ام. متن مورد نظر من در دهمین آیه و... منظوم باب دهم آیه دوازده است.

۴۳. قبل از این که کتاب مقدس را باز کنیم، چند لحظه سرهای خود را خم می‌کنیم. حال در حالی که سرها و قلب‌های خود را خم کرده‌ایم به این امر می‌اندیشیم، که نمی‌خواهیم این فقط یک جلسه‌ی دعای معمولی باشد. ما تمام عمر از این گونه جلسات دعا داشته‌ایم. اما هر یک از ما در حضور خدا دعا کنیم تا در این جلسه، یک چیز ویژه و متمایز با سایر جلسات باشد. تا جایی که حضور خداوند را در طول جلسه از اعماق قلب خویش حس کنیم.

۴۴. ای پدر آسمانی! تو را سپاس به جهت این اراده‌ی عظیم که ما را در این ساعت، در این سالن کنفرانس بزرگ و در بین این مردم گردهم آورده‌ای. هم اکنون می‌خواهیم به کلام نظر کنیم. «و کلمه جسم گردید و در میان ما ساکن شد.» و ای خداوندی که تنها به وسیله باران کلام تو و قوم تو، کلام می‌تواند تجسم پذیرد، برای این که وعده زمان را تحقق بخشد.

۴۵. همان گونه که در می‌بایم زمان وعده نزدیک است، زمان در حال سپری شدن است و سرانجام به ابدیت خواهد پیوست. ما در ساحل غربی<sup>۲۴</sup> هستیم و همان گونه که تمدن‌ها از شرق به غرب حرکت کردند، به همان طریق انجیل نیز با آن سفر کرد و اینک جای دیگری برای رفتن نمانده است. مگر باز گشت مجدد به شرق. این امر تکامل یافته است.

۴۶. و ای پدر آسمانی! دعا می‌کنیم که این ساعت، ساعت عظیمی برای همه‌ی ما باشد، تا بتوانیم حضور روح‌القدس، نویسنده کلام را حس کنیم، که به این خیمه جسمانی بازگشته است و با بخشایش گناهان ما، خود را بر ما آشکار می‌کند. با بخشایش عصیان ما و با این اطمینان که گناه را به ایمانداران نسبت نمی‌دهد. با اطمینان بر این که او می‌تواند ضعف‌های ما را شفا دهد. مردم را از روی صندلی‌های چرخدار و عصاها بلند کند، و به آنانی که نایبنا هستند بینایی ببخشد. بر روزهای عمر کسانی که در وحشت از بیماری‌هایی مثل سرطان و سل، انتظار مرگ را می‌کشند بیفزاید. و حتی بیماری‌هایی که پزشکان ما قادر به درمان آن نیستند را درمان کند. او بالاتر از همه اینها است. اما خداوند! فراتر از دانشمندان قرار بگیر. و مافوق هر استدلالی قرار بگیر. گفتن و شنیدن و درک کلام خود درباره‌ی پارادوکس را در این غروب به خادمان خود عطا کن. چون در نام عیسی از تو می‌طلبیم. آمین!

۴۷. حال در کتاب مقدس، یوشع باب اول و یوشع باب دهم. باب اول، آیه اول: "و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده‌ی خداوند، که خداوند، یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: موسی بنده‌ی من وفات یافته است. پس الآن برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم هر جایی که کف پای شما گذارده شود، به شما داده‌ام، چنان که به موسی گفتم. از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی حِتیان و تا دریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. هیچ کس را در تمامی ایام عمرت یارای مقاومت با تو نخواهد بود. و چنان که با موسی بودم با تو خواهم بود؛ تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم خواهی ساخت. فقط قوی و بسیار دلیر باش تا بر حسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. زنهار که از آن به طرف راست یا چپ تجاوز نکنی تا هر جایی که روی،

کامیاب شوی. این کتاب تورات از دهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا بر حسب هر آن چه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا هم چنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و هم چنین کامیاب خواهی شد. آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش؛ مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی بپوه خدای تو، با توست."

۴۸. [برادر برانهام، یوشع ۱۰: ۱۲ - ۱۴ را می خواند.] "آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده، گفت: ای آفتاب بر جبعون بایست و تو ای ماه بر وادی ایلون. پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند." مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد. و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود. زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می کرد.

۴۹. خدا به کلام خویش برکت بدهد. حال موضوع امروز عصر «پارادوکس».

۵۰. کلمه «پارادوکس» تا جایی که من آن را جستجو کردم، و مطمئن هستم که درست می گویم، طبق لغت نامه وبستر<sup>۲۵</sup> کلمه پارادوکس به معنی «چیزی باور نکردنی، اما واقعی» می باشد. همه ما این مثل قدیمی را شنیده ایم که می گویند حقیقت... (به آن چه می گویند؟) «حقیقت عجیب تر از افسانه است.» چون زمانی که یک نفر حقیقت را می گوید، گاهی بسیار عجیب است.

۵۱. یکی از دوستانم را می شناسم که اهل کلرادو<sup>۲۶</sup> است، آنها یک تحقیق روی

گوزن‌ها داشتند. ۲۱ رأس گوزن در گله وجود داشت. زمانی که دوست من از شکار در آنجا بازگشت، نگهبانان به سمت او آمدند. آنها هزینه‌ی زیادی برای نگهداری یکی از این اسنوموبیل‌ها<sup>۲۷</sup> می‌پرداختند تا برگردند و وضعیت گوزن‌ها را بررسی کنند. دوست من گفت: "نیازی نیست این همه پول هزینه کنید. من می‌توانم به شما بگویم که چند گوزن در گله هستند." آنها خندیدند و گفتند: "چند رأس؟"

۵۲. او گفت: "نوزده رأس" و گفت: "بیست و یک رأس بود و من دو رأس آن را کشتم."

۵۳. نگهبان به او خندید و گفت: "می‌دانی، تو مجاز به کشتن تنها یک گوزن بودی." و گفت: "می‌دانم که این کار را کردی."

۵۴. او گفت: "خوب، من این کار را کردم. بیست و یک گوزن آنجا بود و من دو گوزن را کشتم."

۵۵. نگهبان فقط خندید و برگشت. این چیزی بود که حقیقت داشت. نوزده گوزن. می‌بینید؟

۵۶. او به سمت من برگشت و گفت: "می‌بینی؟ اگر کسی فقط حقیقت را بگوید، مردم آن را نمی‌پذیرند." می‌بینید، فقط کافی است حقیقت را بگویید. بعد این حقیقت مطمئناً عجیب‌تر از یک افسانه خواهد بود.

۵۷. این کتاب یوشع است. در حقیقت، کتابی در مورد رهایی در عهد عتیق. ما باید توجه کنیم که یک کتاب رهایی است. چون رهایی آن دو بخش دارد. رهایی در هر



جایی دو قسمت دارد، که «خارج شدن از... و رفتن به سوی...» می باشد. یعنی هر رهایی دو بخش «خروج از... و ورود به...» را دربرمی گیرد.

۵۸. از آنجایی که موسی نماینده‌ی شریعت بود که آنها را از مصر بیرون آورد. یوشع نماینده‌ی فیض بود که آنها را به سوی سرزمین وعده برد. طریق دیگر این بود که شریعت و فیض دو جنبه فرمان خدا بودند. حال شریعت آنها را بیرون آورد و یوشع آنها را داخل برد.

۵۹. این هم چنین برای زمان ما نیز صدق می کند. این بیانگر حرکتی است که آنها از مصر به سمت سرزمین موعود داشتند. حال ما نیز از هرج و مرج دنیای مصر در مسیری به سمت سرزمین موعود هستیم. «در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می گفتم می روم تا برای شما مکانی حاضر کنم.» (یوحنا باب ۱۴) «خروج از...» و حرکت به سمت «ورود به...».

۶۰. شریعت بوجود آمده تا ما تشخیص دهیم که در کجا اشتباه کردیم. اما فیض سبب بخشش ما می شود. شریعت هیچ امیدی برای رهایی ندارد. چون آن... هیچ رحمتی در خود ندارد. چون شریعت تنها نشان می دهد که شما گناهکارید. اما فیض به شما نشان می دهد که چطور از آن خارج شوید. شریعت پلیسی است که شما را به زندان می اندازد. اما فیض مانند فداکاری کسی است که جریمه‌ی شما را پرداخت کرده، شما را از زندان خارج و به دنیای آزاد (فیض) وارد کرده است.

۶۱. افسس، فکر می کنم همین را در عهد عتیق و در کتاب یوشع، به درستی پیدا می کنیم. کتاب افسسیان عهد عتیق می تواند عنوانی مناسب برای کتاب یوشع باشد. چون مطمئناً با آن مطابقت می کند.

۶۲. ما یوشع را در مقام نماینده‌ی فیض و یا نوعی دلجویی می‌بینیم. که البته در آن زمان، شریعت نمی‌توانست وجود داشته باشد.

۶۳. به همین صورت پیغامی که مردم را به جلو می‌برد نیز متقارن با یک پیغام قبلی نمی‌شود. این عمل به وقوع نخواهد پیوست و به همین دلیل شما امروز دچار مشکل هستید. عیسی گفت: "آیا کسی تگه‌ای از جامه نو را به جامه کهنه وصله می‌کند؟ یا شراب نو را در خمره‌ای کهنه می‌ریزد؟" آنها از بین می‌روند. آنها تحمل ندارند.

۶۴. یوشع اصلاً نمی‌توانست تا قبل از رحلت موسی در جایگاه خدمتی خود قرار بگیرد. اینجا در آیه اول شما این را می‌بینید: "بنده من موسی وفات یافته است. اینک برخیز و این قوم را به سرزمین موعود ببر." موسی، که شریعت را نمایندگی می‌کند خدمت مقتضی زمان خود را انجام داده است. این شریعت است که خدمت خود را انجام داده است.

۶۵. آنها واقعاً اقدام کردند تا با فیض شروع کنند. پیش از این که شریعت داشته باشند، فیض داشتند. مادامی که در مصر بودند، بدون شریعت، در آنجا هیچ کس کاهن یا چیز دیگری نبود؛ اما آنها شریعتی نداشتند. شریعت داده نشده بود. فیض، یک نبی برای آنها فراهم آورد. هم چنین فیض یک فدیة برای آنها مهیا کرد. یک بره‌ی قربانی. ما در این هفته به آنجا خواهیم رسید. به قربانی، به خون، چون شفای شما در آنجا قرار گرفته است. فیض قبل از شریعت، همراه با شریعت و بعد از شریعت بود.

۶۶. همین طور یوشع (نماینده‌ی فیض) در تمام زمان شریعت وجود داشت. اما تا زمانی که شریعت در جایگاه شایسته خود قرار گیرد، نمی‌توانست خدمتی انجام دهد.

۶۷. کلیسای دنیا نیز در این روزهای آخر چنین است. در طول زمان سهم خود را انجام داده است. اما زمانی خواهد رسید که باید متوقف شود. هم چنین در طول مسیر باید به

افسسیان برسد. درست مثل دیگر مسیرها. یک افسسیان باید ائتفاق بیفتد، یک افسس. یک افسسیان در این سفر؛ خواهید دید.

۶۸. همان‌طور که اشاره کردم، در حالی که شریعت قادر به نجات یک گناهکار نبود، از این رو سرزمین موعود نمایانگر یک روز فیض بود. می‌بینید، شریعت نمی‌توانست آنها را به این مسیر وارد کند.

۶۹. اگر توجه کرده باشید، در مسیر آنها سه مرحله قرار داشت. ابتدا آماده شدن از طریق ایمان زیر پوشش بره‌ی قربانی در مصر. بعد از دریای سرخ عبور کردند و وارد صحرا شدند. یک جدایی که نمایانگر مرحله‌ی دیگری از این سفر بود.

۷۰. هنگام آماده‌سازی، و پس از این که همه آماده شدند و به دریای سرخ رسیدند، مجدداً اشکالی در آنجا وجود داشت. قوم با این که معجزات خداوند را به چشم دیده بودند، هنوز ایمان نداشتند. و خدا دریای سرخ را گشود و آنها را پیش برد، و ما آموخته‌ایم که تمام قوم در موسی، زیر ابر و دریا تعمیم داده شدند.

۷۱. حال آنها توبه کرده و تعمیم داده شده بودند. خارج شده بودند تا در یک زندگی جدید گام بردارند. در یک سرزمین جدید، در یک مسیر تازه، در میان مردمی جدید و دست خدا با آنها بود. اما سرانجام ائتفافی رخ داد. در این گامی که برمی‌داشتند، از حرکت در فیض، راضی و خشنود نبودند. آنها می‌خواستند به سمت چیزهایی حرکت کنند که خود قادر به انجام آن باشند.

۷۲. و اینجاست که امروزه مردم فکر می‌کنند در قبال شفای الهی، یا هر عمل دیگری از فیض، کاری وجود دارد که باید انجام دهند. به جز ایمان، کاری نیست که شما بخواهید انجام دهید، فقط به خدا ایمان داشته باشید.

۷۳. و آنها «قوم اسرائیل» اگر ادامه داده بودند، وعده تحت شریعت به آنها داده نمی‌شد. قبل از شریعت به آنها وعده داده شده بود، بدون هیچ شرطی. «این زمین را به تو داده‌ام، به آن داخل شو.» اما قبل از این که به وعده برسند آنها مصمم بودند و تصمیم گرفته بودند که خودشان کاری انجام دهند.

۷۴. و ما هنوز این را در میان بشر پیدا می‌کنیم. ما تمایل داریم که این گونه باشیم. «کاری هست که من باید انجام دهم.» ما همیشه حس می‌کنیم که باید کاری انجام دهیم.

۷۵. شما باید کاری در این مورد انجام دهید. این رهایی شما از اراده و فکر خودتان به سمت اراده و فکر خداوند قادر مطلق است و این پایان کار است. فقط وعده او را بگیرید. به هیچ چیز دیگری فکر نکنید. با آن حرکت کنید و خدا مابقی کارها را انجام می‌دهد. این تمام چیزی است که وجود دارد.

۷۶. بعد آنها خواستار شریعت شدند، خداوند همیشه آرزوی قلب شما را به شما می‌دهد. این وعده اوست. اما ما متوجه می‌شویم، وقتی که آنها یک قدم از آن وعده‌ای که خداوند به آنها داده بود، روی برگرداندند، تا زمانی که شریعت برداشته شد، آن مثل خاری در جسمشان بود. این یک خار در بدن بود.

۷۷. هر کاری که شما تلاش می‌کنید تا خودتان آن را انجام دهید، همیشه باعث سرافکنندگی شما می‌شود. باعث زیان شما می‌شود. فقط به سادگی به خدا ایمان داشته باشید و او این را انجام می‌دهد. خدا چه وعده‌ای داده است؟ «و من خدای تو هستم که تو را از زخم‌هایت شفا می‌دهم.» می‌بینید؟ «هرگاه کسی از شما بیمار باشد کشیشان کلیسا را طلب کنید.» او وعده داده است: «اعمالی که او انجام داد در کلیسای او نیز انجام خواهد شد.»

۷۸. چرا ما باید پذیرای تشکیلاتی باشیم که باعث حذف از کتاب می‌گردد؟ می‌بینید، این، این مثل خاری در بدن است. و اینجا در آخر زمان، دوباره با آن مواجه می‌شویم، رودرو، این مربوط به متدیست‌ها، باپتیست‌ها، پرزبیتری‌ها و سایرین است. می‌بینید. شما، شما نمی‌توانید ادامه بدهید. شما مجبور به بازگشت به سر تا سر انجیل هستید. این برای انسان کامل ساخته شده بود، توسط یک خدای کامل که جسم شد و میان ما ساکن گردید و ما می‌دانیم که این چیزها حقیقت دارند.

۷۹. حال اگر توجه کنیم مسیر آنها بعد از آن در صحرا جایی است که آنها بزرگ‌ترین اشتباهی را که اسرائیل تا هنگام جلجتا مرتکب شدند را انجام دادند. (خروج باب ۹) یعنی زمانی که شریعت را به جای فیض پذیرفتند. آنان فیض را داشتند. آنها یک نبی داشتند. آنها یک برّه قربانی داشتند. آنها فدیه را داشتند. آنها از دریای سرخ عبور کرده بودند. آنها از زخم‌های خود شفا یافته بودند. آنها آب از صخره داشتند. آنها من آسمانی را داشتند. هر چیزی که نیاز داشتند برای آنها فراهم شده بود و آنها هنوز چیز دیگری می‌خواستند.

۸۰. این دقیقاً یک الگوی کامل از افسسیان امروز ماست. ما با لوتر بیرون آمدیم و به سمت تقدیس رفتیم. با متدیست و پنطیکاست به سمت احیا رفتیم. مسیر صحرا نیز دقیقاً به همین صورت بود. زمانی که خدا ما را بیرون آورد، این کار را به خوبی انجام دادیم. اما بعد چه کردیم؟ خواستیم شبیه دیگران باشیم. حال ما در می‌بایم، فقط فیض است که ما را به جلو می‌برد، نه شریعت.

۸۱. در اینجا یوشع الگوی خدمت زمان آخر است. می‌بینید؟ حال، آن سه مرحله مسیر صحرا را به یاد بیاورید. تمام آن متوقف شد. ابتدا شریعت و همه چیز باید متوقف می‌شد تا یوشع... و یوشع همان کلمه عیسی «یهوه، نجات دهنده» است، که آنها را از صحرا گرفت و به سرزمین موعود برد. من موانع زیادی را می‌شناسم...

۸۲. قصد مخالفت با پژوهشگران را ندارم، اما موانع زیادی هست که نمی‌توان گفت سرزمین موعود نمایانگر ملکوت است. این نمی‌تواند نمایانگر ملکوت باشد. نمی‌تواند؛ چون آنها جنگ داشتند، رنج داشتند، آشفته‌گی و مواردی مشابه این داشتند. این نمایانگر سرزمین موعود نیست.

۸۳. اما به اختلافاتی که درست قبل از ورود به سرزمین وعده در بین آنها رشد کرده بود توجه کنید. و هارون یکی از بزرگ‌ترین چیزها بود. او این رهبری یک نفره را نمی‌خواست. داتان، و این که چگونه آنها نزد موسی آمدند و تلاش کردند به او بگویند که «پیغام باید این معنی را داشته باشد.» و یک تفسیر متفاوت بر آن بیفزایند، افکار شخصی خود را به جای حقیقتی که وجود داشت قرار دهند. و تمام آنها هلاک شدند. همه آنها! عیسی گفت: "هیچ یک از آنها نماند مگر آن که هلاک شد."

۸۴. آنها گفتند: "پدران ما در بیابان چهل سال من را خوردند." (یوحنا باب ۶) عیسی گفت: "و همه آنها مرده‌اند."

۸۵. مرگ به معنی جدایی ابدی است. آنها در حالی که از شنیدن پیغام بهره‌مند شدند، همگی مرده‌اند. از من که نازل می‌شد بهره‌مند شدند. نه من دیگری، بلکه من حقیقی.

۸۶. اما وقتی که زمان بلعام با این داکترین غلط رسید که «همه ما یک هستیم، چرا با هم همراه نشویم و اجازه دهیم که فرزندان ما با یک دیگر ازدواج کنند؟ ما امت بزرگی هستیم. ما شما را با خود قوم بزرگی می‌سازیم.» حال هر کس با یک درک عادی روحانی می‌تواند دریابد که همین امر امروز در حال رخ دادن است. همه آنها با هم ازدواج کردند. و این یک گناه نابخشودنی بود. این اسرائیل هرگز بخشیده نمی‌شد، و بعد یوشع برای خروج بلند شد.

۸۷ در باب ۶ مکاشفه ما آموخته‌ایم، بله، گمان می‌کنم هفت مهر در باب ۶، آن کتاب باید با هفت راز، مهر می‌شد. مکاشفه ۶، و در ایام آخر، مکاشفه ۱۰، می‌فهمیم که رسول دوران آخر در لائودیکیه، در خلال نبوت اوست که هفت مهر باید باز شوند. هفت راز، هفت لایه از اسرار که باید باز شوند.

۸۸ در هر دوره‌ای بعضی از آنها متوقف شدند. اصلاحگران زمانی برای توجه به آن نداشتند. در ایام لوتر، او تنها عدالت به وسیله ایمان را موعظه می‌کرد. او رفت، آنها یک کلیسا بنا کردند. بعد از آن وسلی آمد، او تقدس را موعظه می‌کرد. و بعد از آن بنطیکاستی‌ها آمدند.

۸۹ اما بر طبق مکاشفه باب ۱۰ و ملاکی باب ۴ و لوقا ۲۲: ۱۷ و... به ما وعده یک دوره افسسیان که باید بیاید، داده شده است. دوستان، یک دوره افسسیان باید بیاید، که در آن اسرار هفت لایه کلام خدا باید باز شوند. و در دوران لائودیکیه است که باید این اتفاق بیفتد. ایمان دارم که ما اکنون آنجا هستیم.

۹۰. ایمان دارم که در سایه‌ی آمدن پسر خدا هستیم. و مثل یوشع، که درست قبل از افسسیان برخاست، یوحنا‌ی تعمید دهنده درست قبل از افسسیان بعدی برخاست. و به ما وعده یک دوره‌ی افسسیان دیگر داده شده است. این امر اینجا در کتاب مقدس پیشگویی شده است. از این رو فکر می‌کنم که ما دوباره در دوران افسسیان زندگی می‌کنیم. دوباره بازگشت به... ما وعده به چیزی داده شده‌ایم که در خلال آن هفت دوره رها شده بود.

۹۱. شما نمی‌توانید چیزی به کتاب اضافه و یا از آن کم کنید. مکاشفه ۲۲: ۱۸ می‌گوید: " ... اگر کسی بر آنها بیفزاید خدا بلاهای مکتوب در این کتاب را بر وی خواهد افزود." پس نمی‌توانیم چیزی اضافه و یا کم کنیم.

۹۲. پس می‌دانیم که لوتر نتوانست به آن برسد، و سلی هم همین‌طور، اصلاح‌گران دیگر مثل ناکس،<sup>۲۸</sup> فینی،<sup>۲۹</sup> کلونین<sup>۳۰</sup> و غیره هم همین‌طور. آنها تماماً به آن نرسیدند، اما چه که انجام دادند حقیقت انجیل بود.

۹۳. اما حالا در روزهای آخر، توسط کلام، قدرت ادراک به ما داده شده است و ما درک می‌کنیم، چون یک دوره افسوسناک خواهد آمد. و ما در اینجا هستیم. حالا بارادوکس! من آن را معلق می‌گذارم چون تنها ده و یا بیست دقیقه دیگر وقت دارم و باید صف دعا را تشکیل دهیم. بارادوکس!

۹۴. امروزه مردمی هستند که اعتقادی به معجزه ندارند و می‌گویند، نمی‌توانند باور کنند که چیزی مثل معجزه در دنیای مدرن امروزی وجود داشته باشد. خوب، من قصد ندارم که در مورد این افراد حرف بدی بگویم، اما آنها از نظر روحانی بی‌حس هستند. آنها از نظر روحانی کور هستند. آنها به هیچ‌عنوان دید و یا حس روحانی ندارند. چون هیچ انسانی نمی‌تواند در حالی که روح‌القدس نازل می‌شود بین جمعیتی از مردم بنشیند. هیچ مهم نیست که آن مرد و یا زن مطلقاً گناهکار باشد. اما زمانی که می‌بینید کلامی که او وعده داده است در حال تحقق یافتن است، مقید به احساس حضور خدا هستید. بعد شما مجبور هستید که بی‌تفاوت باشید، و زمانی که با چشمان خود وقوع این امور را می‌بینید، مجبورید که نابینا باشید. منظور من از نظر روحانی است. جسمانی حرف نمی‌زنم. شما مطمئناً می‌توانید کور باشید اما از نظر جسمانی دید کاملی داشته باشید.

۹۵. البشع را که به داتان می‌رفت و آن لشکر کور را شکست داد به یاد می‌آورید؟ کتاب مقدس می‌گوید که او چنین کرد و آنها را به سمت کمینگاه هدایت کرد. در



حالی که نمی‌دانستند او کیست. و دقیقاً به همان صورتی بود که باید می‌بود. درست به سمت آنها رفت ولی آنها کور بودند.

۹۶. شما می‌توانید در حضور خدای زنده بایستید. می‌توانید تحت مسح روح القدس که در حرکت است باشید. اما هم چنان شما را لمس نخواهد کرد. شما می‌توانید آنچه را که خدا به شما گفته و موعظه شده و برای شما آشکار کرده است را ببینید، و همچنان حرکت نکنید. باور نداشته باشید و بعد شما در آرزوی رسیدن هستید. شما مرده‌اید، بی‌تفاوت شده‌اید، کور شده‌اید. آنها کامل بودند.

۹۷. دنیا. تعجب می‌کنم که همین مردم که به معجزه ایمان ندارند. اما اگر چیزی باشد که از نظر علمی ثابت شده باشد، حقیقی است؟ خوشحال می‌شوم اگر یک دانشمند و یا هر کسی که به یک معجزه ایمان ندارد به من توضیح بدهد که این جهان چگونه در مدار خود قرار گرفته است؟ چگونه زمان کامل خود را در حدود استوا و مسیری که می‌رود با این تکامل حفظ می‌کند؟ ما هیچ ماشین، ساعت و یا هر چیزی که بخواهد به این طریق زمان را حفظ کند نیافته‌ایم. هر ماه چند دقیقه متغیر خواهد بود. اما خورشید همیشه در زمان خود هست. هزاران سال به همین طریق می‌گذرد و هرگز اختلالی در آن به وجود نمی‌آید، با اطمینان و بدون نقص.

۹۸. ماه چگونه می‌تواند با میلیاردها مایل فاصله از زمین جریان جذر و مد را کنترل کند؟ به من بگویید در کلهکشان‌هایی که ما زندگی می‌کنیم چگونه ماه می‌تواند بر روی آب زمین اثر گذار باشد؟ به من بگویید که این امر از نظر علمی چگونه ثابت می‌شود؟ نمی‌تواند اتفاق بیفتد؛ چون از نظر علمی هیچ راهی برای بیان آن وجود ندارد. اما خدا ماه را قرار داد تا ناظر دریا باشد. و زمانی که ماه شروع می‌کند به چرخش، زمانی که زمین می‌چرخد، جذر و مد اتفاق می‌افتد. صبح روز بعد دوباره به جای خود باز

می‌گردد. این یک نگهبان است. اوه، شما می‌گویید این فقط در ساحل دریا است، نه.

۹۹. همین جا در آریزونا، در کنتاکی،<sup>۳۱</sup> وقتی که شما یک گودال در زمین حفر می‌کنید تا آب نمک بیاید. شما می‌بینید زمانی که جذر و مد پایین می‌رود آب هم در لوله پایین می‌رود. و زمانی که بالا می‌آید آب نیز بالا می‌آید. صدها مایل دورتر از ساحل دریا.

۱۰۰. می‌توانیم در این مورد موعظه‌ای انجام دهیم. مهم نیست که خدا در شکوه و عظمت خود چگونه است. اما فرامین او در سر تا سر دنیا و کسانی که وعده او را دریافت می‌کنند، همان اثر را دارد.

۱۰۱. چگونه بذر به زمین می‌افتد، می‌پوسد و دوباره حیات می‌یابد. به همان صورت، هرگاه به سمت حیات می‌رود باید به شکل تکامل یافته خود باشد. اگر حیات همیشه در آن بود پس چرا به همان صورت تولید نمی‌شد؟ آن را در زمین قرار دهید و حیات پدید می‌آید. چرا همه چیز حول آن حیات است، همه چیز حول آن ریشه است که هیچ انسانی نمی‌تواند بیاید. چگونه است که هر ماده‌ای حول آن ریشه باید بمیرد؟ پس می‌تواند یک حیات جدید به وجود بیاورد. اما همه چیز حول آن باید بمیرد و از بین برود، قبل از این که بتواند حیاتی جدید پدید آورد.

۱۰۲. یک فرد هم به همین صورت است. تا زمانی که اعمال و افکار انسانی وجود داشته باشد، ریشه حیات خدا، روح‌القدس، نمی‌تواند کار کند. تا زمانی که شکافی در جایی باشد شما نمی‌توانید شفا پیدا کنید. جایی که هنوز پوسیده نشده است. تمام عناصر انسانی، تفکرات علمی، یا مثلاً دوران معجزات به سر آمده است. تمام این چیزها نه تنها باید بمیرند، بلکه باید از بین بروند. بعد از آنجا ریشه حیات به سمت یک حیات جدید

رشد می‌کند. تنها بدین صورت است که می‌تواند رشد کند.

۱۰۳. به این دلیل است که آن چه می‌طلبیم به دست نمی‌آوریم. چون ما تلاش می‌کنیم که با افکار خودمان آن را به دست بیاوریم.

۱۰۴. به همین دلیل است که کلیسای لوتری نتوانست از آن چه هست جلوتر برود، یا پنطیکاستی‌ها و سایر آنها. چون آنها توسط الهیدانان به این تفسیرات روی آوردند که نباید این گونه باشد، این مربوط به روز دیگری است. این بذری نمی‌تواند تا آن تصویر کامل مسیح رشد کند. تا زمانی که هر کلام خدا در شما یافت شود و بعد شما مثل کلام بشوید. درست مثل بذری که در زمین کاشته شده است.

۱۰۵. می‌خواهم برای آنان عبرانیان ۱۱ : ۳ را توضیح دهم. تا جایی که من می‌دانم بزرگ‌ترین دانشمندی که تا کنون داشته‌ایم انیشتین بوده است. مدتی پیش در اینجا، داشتم به آن چه او در نیویورک گفته بود گوش می‌کردم. او داشت در مورد کهکشان صحبت می‌کرد. این که چقدر شگفت‌انگیز و دور است. او اثبات کرد که ابدیتی وجود دارد. چطور می‌تواند با میلیون‌ها مایل در ساعت، میلیون‌ها سال نوری طول بکشد تا انسان به آنجا برسد. سیصد هزار سال نوری یا چیزی در همین حدود و سپس سیصد هزار سال تا بازگردد. و به این طریق اثبات کرد که انسان به این طریق تنها ۵۰ سال را طی کرده است. ابدیت!

۱۰۶. و این تنها یک کهکشان کوچک است که خدا با دست خود گستراند. کتاب مقدس این را می‌گوید. و انیشتین سرانجام با این جملات پایان داد، تنها راهی که هر انسانی می‌تواند مبدأ این جهان را توضیح دهد آن چیزی است که در عبرانیان ۱۱ : ۳ گفته شده است. ما در می‌یابیم که جهان به کلام خدا بنیان نهاده شده است. این کاملاً درست است. علم حتی نمی‌تواند آن را لمس کند. و بعد شما می‌گویید که به معجزه

اعتقاد ندارید؟ چطور می‌توانید؟

۱۰۷. دانشمندان چگونه می‌توانند طوفان نوح را شرح دهند، در حالی که تا آن روز حتی یک قطره باران هم بر زمین نباریده بود؟ اما نوح گفت که باران خواهد بارید! و زمانی که باران نوح بارید، بر خلاف تمام علوم، هیچ ابری در آنجا نبود. هرگز یک قطره باران هم نباریده بود. آنها می‌توانستند اثبات کنند که در آنجا بارندگی نبوده است، و زمانی که خداوند آسمان خود را گشود و باران خود را بارانید که دنیا را شست و شو دهد، این یک پارادوکس بود. چنان که نامعقول و غیر قابل شرح بود. اما می‌دانیم که خدا این کار را کرد. این یک پارادوکس بود.

۱۰۸. زمانی که خداوند مردِ سالخورده‌ای را در سن هفتاد و پنج سالگی و همسرش را در شصت و پنج سالگی (زمانی که سال‌های زیادی از عمر آنها گذشته بود و نابارور بودند) برگزید. در زمانی که آن مرد را برگزید، در هفتاد و پنج سالگی به این مرد، و زنی که با او ازدواج کرده بود (خواهر ناتنی او) وعده داد. او با آن زن از زمانی که یک دختر بود زندگی کرده بود. شاید آنها از زمانی که آن زن یک دختر نوجوان بود، ازدواج کرده بودند و حالا او شصت و پنج ساله بود. و خدا گفت: "تو از این زن یک کودک خواهی داشت."

۱۰۹. چه می‌شد اگر ابراهیم می‌گفت: "من، من، من به پارادوکس اعتقادی ندارم، من، من نمی‌توانم آن را قبول کنم؟ هرگز چنین چیزی اتفاق نیفتاده است."

۱۱۰. اما می‌دانید، زمانی که شما می‌گویید چیزی را باور دارید باید به آن عمل کنید. و بعد به ابراهیم فرمان داده شد که از تمام بی‌ایمانان جدا شود و تنها با خدا حرکت کند. و به جای این که ضعیف‌تر شود، پر قوت‌تر شد. و زمانی که او صد ساله و سارا نود ساله بود، کودک به دنیا آمد.

۱۱۱. چطور ابراهیم پسر خود را برداشت، به مسافت سه روز راه، شاید نود مایل دور از هر تمدنی، به بالای کوهی که خداوند به او نشان داده بود رفت و پسر خود اسحاق را تقدیم کرد؟ اسحاق پشته چوب را برداشته بود، که می‌دانیم نمادی از مسیح است. و در بالای این کوه او باید اسحاق را بعنوان قربانی تقدیم می‌کرد. وقتی هر چیزی را که خدا به او گفته بود انجام داد. زمانی که خنجر را برای بریدن گلوی پسر خود از غلاف بیرون کشید و دست خود را برای اطاعت از خدا بالا برد، طبق کلام، چون کتاب مقدس می‌گوید: "او می‌دانست که خدا وعده‌ای نمی‌دهد، مگر این که آن را انجام دهد و او که آن را از مرگ گرفته بود، پس او قادر بود که او را از مرگ برخیزاند و دوباره به او بدهد."

۱۱۲. و زمانی که آماده بود با پُری خود، خداوند را اطاعت کند، او دست ابراهیم را بازداشت و گفت: "دست نگهدار ابراهیم." در آنجا قوچی بود که توسط شاخ‌هایش گیر افتاده بود. بالای آن کوه، جایی که شیر، گرگ، کفتار، شغال و چهارپایان وحشی دیگری که می‌توانستند آن گوسفند را شکار کنند، وجود داشتند. و آن قوچ به بالای آن کوه جایی که هیچ آبی یافت نمی‌شد راه پیدا کرده بود. چگونه آن قوچ به آنجا رسیده بود؟ ابراهیم از تمام اطراف سنگ جمع کرده بود تا یک مذبح بسازد، اما به هر حال یک قوچ آنجا بود. این یک پارادوکس بود.

۱۱۳. و هر انسانی که به خدا ایمان دارد و او را در کلام او در می‌یابد، مهم نیست که در چه موقعیتی قرار دارد، خدا یک پارادوکس دیگر انجام خواهد داد تا کلام خود را حفظ کند. به همین دلیل ابراهیم آن مکان را «یهوه پری» یعنی خداوند برای خود قربانی مهیا کرده است؛ نامید. او هنوز هم می‌تواند باعث وقوع یک پارادوکس باشد، اگر او را در چهار چوب کلام او بپذیرید. او امروز عصر می‌تواند این کار را انجام دهد.

۱۱۴. دانیال در یک چاه پر از شیرهای گرسنه، چگونه ممکن بود که آن انسان... چگونه ممکن بود که آن مرد در بین انبوهی از شیران گرسنه، تمام شب قرار بگیرد و بدون کوچک‌ترین آسیبی زنده بماند؟ فرشته‌ی خدا که بر کس دیگری آشکار نشده بود، آنجا ایستاده بود. این یک پارادوکس بود. چیزی باید آن شیر را از دریدن دانیال باز می‌داشت.

۱۱۵. در آن روزگار عظیم، زمانی که فرزندان عبرانی به تون آتش رفتند، این بر خلاف درک علمی بود. از نظر علمی غیر ممکن بود که یک انسان در تون آتش انداخته شود، در حالی که سه مردی که آنها را می‌بردند به هلاکت رسیده بودند. آنها به تون آتش افکنده شدند و در آن تون زنده ماندند. تنها چیزی که رخ داد، این بود که دستبند آنها باز شده بود. این یک پارادوکس است. این غیر قابل شرح، نامعقول و اما در عین حال حقیقت بود.

۱۱۶. ما از یوشع صحبت می‌کنیم، که چطور یک انسان، فقط یک انسان معمولی با آیین و مذهبی که دارد، شریعت و تشریفات که در آن هیچ سخنی از این که به یک انسان قدرت می‌دهد تا خورشید را متوقف کند؛ گفته نشده است. اما اینجا با یک فرمان از خدا «هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام. آنجا خواهم بود.» دشمن شکست خورده بود.

۱۱۷. آفتاب داشت پایین می‌رفت، اگر آن پادشاهان وقت داشتند تا برای روز بعد دوباره با هم متحد شوند، او حتماً شکست می‌خورد. اما یوشع می‌دانست که به تابش آفتاب نیاز دارد. و او به خورشید نگاه کرد، و گفت: "ای آفتاب، بر جبعون بایست و تو ای ماه بر وادی ایلون." و در تمام مدت روز و تمام شب خورشید از حرکت ایستاد و ماه در آنجا متوقف شد. آن یک پارادوکس بود. یک انسان که در اراده‌ی خدا گام بر می‌دارد

می‌تواند این قبیل امور را انجام دهد. چون او در یک... او دوباره در یک... یک افسس، یک افسسیان بود با انجیل. مطمئناً این یک پارادوکس است.

۱۱۸. حرکت موسی با عصایی در دست، برای نجات بنی اسرائیل یک پارادوکس بود، در حالی که مصر دارای ارتشی بود که تمام مردان آن کار آزموده بودند. این یک پارادوکس بود.

۱۱۹. زایمان یک باکره، پارادوکس بود. چطور یک باکره، بر خلاف تمام استدلال‌ات علمی، زنی که هیچ مردی را نشناخته بود، می‌توانست فرزندی به دنیا بیاورد. نه تنها یک فرزند، بلکه عمانوئیل، که ثابت شد او همان است که باید باشد. این چگونه ممکن بود؟ این یک پارادوکس بود. زیرا خدا با نبی خود سخن گفت و نبی کلام خدا را اطاعت کرد و کلام گفته شده بود. «و کلام جسم گردید و در میان ما ساکن شد.» ما به آن ایمان داریم. مطمئناً این یک پارادوکس بود.

۱۲۰. او چگونه می‌توانست بر روی آب راه برود؟ این یک پارادوکس بود. یک بشر به خاطر اندازه‌ی پاهایش نمی‌تواند این کار را انجام بدهد. اما او انجام داد. چگونه؟ غیر قابل توصیف، اما هم چنان یک پارادوکس. خدا این کار را انجام داد و ما به آن ایمان داریم.

۱۲۱. با پنج نان و دو ماهی، پنج هزار نفر را غذا داد. اما او این کار را کرد. نه تنها ماهی را تکثیر کرد، بلکه ماهی پخته شده را. نه تنها نان را، بلکه نان پخته شده را. او چگونه آب را به شراب تبدیل کرد؟ تمام اینها پارادوکس است.

۱۲۲. او بیماران را از جذام شفا داد که تا امروز علم برای شفای آن چیزی ندارد. اما عیسی با کلام خود شفا داد. این یک پارادوکس بود.

۱۲۳. و او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. کلام او همچنان بیماران را شفا می‌دهد. مطمئناً این یک پارادوکس است.

۱۲۴. او مرده‌ها را بعد از این که زندگی فانی را وداع کرده بودند برخیزاند. ایلعازر، پسر زن نائینی و دختر یایروس و او با کلام خود مردگان را برخیزاند. چون او کلام بود.

۱۲۵. و در نهایت چیز دیگری که اثبات می‌کرد او مسیح بود. او باید به درستی می‌آمد تا به کلام پاسخ بگوید. و کلام به زبان نبی گفته بود: "خداوند خدای شما نبی‌ای مثل من از میان شما مبعوث خواهد نمود."

۱۲۶. مردان زیادی برخواستند. آنها برای صدها و صدها سال نبی نداشتند. آنها تنها مردان بزرگ و کاهنان را داشتند. همان طور که تاریخ بین ملاکی و متی را مرور می‌کنیم، در بین قوم برای چهار صد سال مردان بزرگ بودند اما نبی میان قوم نبود.

۱۲۷. زمانی که او به صحنه آمد تا ثابت کند همان افسسیان است که آشکار شده است. یوحنا ی تعمید دهنده این را اعلام کرد. اما آن عیسی بود. او خود کلام آشکار شده بود.

۱۲۸. روزی پطرس که نامش شمعون بود به نزد او آمد. عیسی آنجا ایستاده بود و هرگز در زندگی خود آن مرد را ندیده بود. خوب گوش کنید. به آن مرد نگاه کرد و گفت: "نام تو شمعون پسر یونا است." این یک پارادوکس بود. مطمئناً بود. قطعاً یک پارادوکس بود.

۱۲۹. فیلیپ که آنجا ایستاده بود وقتی این را شنید که تمام هویتش را می‌داند، دریافت که او مسیح است. او قطعاً مسیح بود. او به این ایمان داشت. او بی‌حس نبود، کور هم نبود. او مایل‌ها به سمت ساحل دوید و دوست خود نتائیل را فرا خواند و زمانی که در راه بود... ایمان آن مرد می‌توانست کس دیگری را به جلسه بیاورد تا ببیند.



۱۳۰. زمانی که او به نزد عیسی می‌آمد عیسی گفت: "اینک اسرائیلی حقیقی که در او ایرادی نیست."

۱۳۱. مرد متحیر گفت: "آیا هرگز مرا می‌شناختی؟" این غیر معقول است. بله آقا! این غیر قابل شرح است. او گفت: "چگونه مرا شناختی؟"

۱۳۲. عیسی گفت: "قبل از این که فیلیپ تو را فرا بخواند و زمانی که زیر درخت ایستاده بودی تو را دیدم." یک پارادوکس!

۱۳۳. او باید از سامره عبور می‌کرد، و زمانی که به سامره رفت، بیرون شهر در انتظار شاگردان خود که برای خرید غذا رفته بودند، نشسته بود. متوجه زنی بد نام شد که به سمت چاه می‌آمد. او به زن گفت: "ای زن برای من آب بکش، یا برای من آب بیاور."

۱۳۴. زن گفت: "این مرسوم نیست که تو از من درخواست کنی. من سامری هستم و تو یک یهودی هستی. ما با شما سر و کاری نداریم."

۱۳۵. عیسی گفت: "اگر می‌دانستی که با چه کسی حرف می‌زنی... خوب توجه کنید یک پارادوکس در حال وقوع است. از دست ندهید. گفت: "چگونه این را می‌گویی؟ من، من زن سامری هستم و تو یک یهودی هستی. ما هیچ ارتباطی نداریم."

۱۳۶. عیسی گفت: "لکن اگر می‌دانستی که با چه کسی حرف می‌زنی، یا چه کسی با تو حرف می‌زند، آنگاه تو از من درخواست آب می‌کردی." و او تا جایی ادامه داد که مشکل زن را نشان داد و گفت: "برو و شوهر خود را به اینجا بیاور." و زن گفت: "من شوهری ندارم."

۱۳۷. او گفت: "نیکو گفتمی که شوهر نداری. زیرا که پنج شوهر داشتی و آن که الآن

داری شوهر تو نیست. این سخن را راست گفتی."

۱۳۸. زن گفت: "ای آقا! می‌بینم که تو نبی هستی." آنها صدها سال بود که یک نبی ندیده بودند. و دوباره گفت: "البته می‌دانیم که مسیح می‌آید. پس هنگامی که او بیاید از هر چیزی به ما خبر خواهد داد." او گفت: "من او هستم."

۱۳۹. [فضای خالی روی نوار] یک پارادوکس محقق شده بود و این حقیقت انجیل بود. انجیل این وعده را داده بود و اینجا اتفاق افتاد تا آن چه که گفته بود را محقق کند.

۱۴۰. حال بگذارید شرح یک پارادوکس با شکوه را به شما بدهم. یک دقیقه. در یوحنا ۱۴: ۱۲ عیسی گفت، ایماندارانی که به او ایمان بیاورند، همان کارها را خواهند کرد. درست است؟ خدایی که قوانین و وعده‌ها را می‌دهد، باید آن وعده‌ها را حفظ کند تا خدا باشد. او این را حفظ می‌کند. تا به خدا فکر کنند... چرا... این خود یک پارادوکس است. چون اگر خدا وعده‌ای می‌دهد، نمی‌تواند آن وعده را نقض کند. او به قوم خود وعده داده و قوم او هم برای انجام آن وعده‌ها، باید در سرتا سر دوران، تا بازگشت دوباره او را متابعت کنند. «در تمام عالم بروید و جمیع خلایق را به انجیل موعظه کنید. هر که ایمان آورده تعمید یابد نجات یابد... و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود.» او باید کلام را حفظ کند. چون او این را گفت. این از دهان او خارج شد. پس باید تحقق پیدا کند.

۱۴۱. تمام کتاب مقدس باید تحقق پیدا کند. پس این که بشنویم عیسی پسر خدا بیان کند: "کارهایی که من می‌کنم شما نیز خواهید کرد." به تنهایی یک پارادوکس است. کتاب مقدس در عبرانیان ۱۳: ۸ می‌گوید: "او دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است." این پارادوکس است. چون باید انجام شود. «آسمان و زمین زایل خواهد شد اما کلام من زایل نخواهد شد.» او گفته است پس باید انجام شود.

۱۴۲. دوستان! من ایمان دارم که او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. ایمان دارم که او در این بعد از ظهر می‌تواند اینجا باعث یک پارادوکس باشد. چون او خود وعده داده است، پس رخ خواهد داد.

۱۴۳. چه بسیار وعده داده است، و چه بسیار وعده‌هایی که تا این دوره که ما در آن زندگی می‌کنیم در کتاب مقدس موجود است. دوباره دوره افسسیان از دوران کلیسا. ما هفت دوره‌ی کلیسایی داریم و به ما وعده داده شده است که در دوران لائودیکه یک افسسیان دیگر خواهد بود. این درست است و ما اینجا هستیم. من با تمام قلبم ایمان دارم که عیسی مسیح وعده داده است.

۱۴۴. همان طور که در آخرین پیغام چند هفته پیش اینجا و در برابر آن دیوار گفتیم، هر بار که انگشت خود را حرکت می‌دهید، اثر آن دور تا دور دنیا می‌رود و هرگز توقف نخواهد کرد. هر حرکتی که انجام دهید در داوری خواهید دید. تلویزیون این را اثبات کرد، بعد چهارم را. چون تلویزیون آن تصویر را خلق نمی‌کند، بلکه تنها امواج را از یک مجرا عبور می‌دهد و شما یک تصویر می‌بینید. رنگ، همه چیز، هر حرکت اشیاء که در دنیا اتفاق می‌افتد یک سابقه می‌سازد. روزی سابقه شما بسته خواهد شد و شما باید به آن سوابق پاسخ بدهید. این درست است.

۱۴۵. خداوندا! بگذار تا کاشته بشوم، بگذار نسبت به خودم و هر چیزی که در اطراف من است بمیرم. اما امروز نسبت به کلام خدای زنده در میان ما هوشیار باشیم. چند لحظه دعا کنیم.

۱۴۶. خداوند عیسی! تو پارادوکس هستی، تو که جسم شدی و در بین ما ساکن شدی ای پدر آسمانی، دعا می‌کنم تا در این بعد از ظهر خود را به ما آشکار کنی و حضور خود را ظاهر سازی. نه تنها به ما اثبات کنی... گمان می‌کنم نود در صد یا بیشتر کسانی

که اینجا هستند به هر کلمه آن ایمان دارند. اما اجازه بده تا امروز تو را دوباره ببینیم و دریابیم که کلام تو در تمام دنیا در حال گردش است. درست مثل یک صحنه‌ی ضبط شده. بگذار تا در آن حرکت کنیم. خداوندا بگذار تا در آن وارد شویم و تنها شنونده آن نباشیم. مثل این که یک انسان سخن می‌گوید. بلکه عطا کن تا اشخاصی که در اینجا هستند به شباهت کلام تو در بیایند. خداوندا! آماده‌ایم تا نسبت به افکار خود بمیریم و ببینیم که تو وعده را حفظ می‌کنی «هر کاری که من می‌کنم شما نیز خواهید کرد.» دعا می‌کنم که به نام عیسی این را به ما عطا کنی. آمین!

۱۴۷. قبل از این که صف دعا را تشکیل دهیم. یک روز با یکی از دوستان قدیمی که دکتر بود داشتم بستنی می‌خوردم. او گفت: "بیلی، می‌خواهم چیزی از تو بپرسم." گفتم: "بسیار خوب."

۱۴۸. او گفت: "آیا به... ایمان داری." جواب دادم: "مطمئناً. اینجا بود که به این بارادوکس رسیدم."

۱۴۹. او گفت: "می‌دانم که ایمان داری." او در مورد یک فرد مطمئن که سال‌ها به او داروهای قوی صرع را فروخته بود صحبت می‌کرد، که روزی هفت یا هشت حمله به او دست می‌داد. برای او دعا شده بود و او شفا پیدا کرده بود. او گفت: "آنها دیگر برای دریافت داروی بیشتر باز نگشتند و من تمام مدت آنها را می‌بینم. آنها هرگز دیگر دچار این قبیل حمله‌ها نشدند و من می‌خواهم به تو بگویم به آن چیزی که می‌گویی ایمان دارم."

۱۵۰. و ادامه داد: "پسرم که اینجاست در سال‌های رکود کاری در فروشگاه بود. گفت: "منتظر مرد جوانی بود که برای دریافت دارو در صف بود." او گفت: "یک مرد با همسر خود به اینجا آمد. زنی کوتاه قد، که با یک نگاه می‌توانستی دریایی که هر لحظه

امکان زایمان او هست. او نمی‌توانست بیش از این در صف بایستد. بنابراین شوهرش در حالی که او را به شانه خود تکیه داده بود او را به سمت در آورد.

۱۵۱. دوستم ادامه داد، پسرم برخاست و گفت: "می‌توانم کمکتان کنم؟" مرد گفت: "بله، این نسخه پزشک است." و ادامه داد: "اما می‌خواهم مطلبی را برای شما بیان کنم، من... ما هنوز پولی نگرفته‌ایم... ما از بخش حسابداری پول دریافت خواهیم کرد. اما همسر من نمی‌تواند بیش از این بایستد و دکتر گفته است که باید فوراً دارو را مصرف کند." و گفت: "اگر دارو را به من بدهی من به آنجا می‌روم و در صف می‌ایستم تا پول را دریافت کنم."

۱۵۲. پسر من گفت: "متأسفم آقا. این بر خلاف قوانین ماست که بدون دریافت وجه دارو را تحویل بدهیم." می‌دانی که اوضاع در آن سال‌ها چگونه بود. و پسر گفت: "من برای او متأسف هستم ولی نمی‌توانم این کار را انجام دهم."

۱۵۳. دوستم گفت: "من آن پشت نشسته بودم و مشغول خواندن روزنامه بودم. بالا را نگاه کردم و به آن سمت حرکت کردم. چیزی پر قدرت قلبم را گرم کرد. او در حال خروج از در بود. گفتم یک دقیقه صبر کن پسر. یک دقیقه صبر کن." و پسر ادامه داد و جریان را برای من توضیح داد.

۱۵۴. گفتم: "بگذار نسخه را ببینم پسر." بعد گفتم: "یک دقیقه صبر کن پسر. من دارو را برایت می‌آورم."

۱۵۵. "به آن پشت رفتم و داروهایی را که پزشک در نسخه نوشته بود را برایش آماده کردم. نزد آنها برگشتم، آنها هنوز پولی دریافت نکرده بودند. در حالی که نمی‌دانستم پول را خواهم گرفت یا نه، دارو را به او دادم. اما فقط فکر می‌کردم که خواهم گرفت."

و ادامه داد: "فقط احساس کردم که باید این کار را انجام بدهم. زمانی که من دارو را در دست زن گذاشتم مردی را دیدم که اینجا ایستاده بود. او خداوند عیسی بود." و گفت: "بعداً آنچه کتاب مقدس گفته است را خواندم." «به اندازه‌ای که برای این کوچک‌ترین‌های من انجام دهید، برای من انجام داده‌اید.» او گفت: "بیلی، برای چشمان من چه اتفاقی افتاد؟ آیا من واقعاً این را دیدم؟"

۱۵۶. من گفتم: "بله قربان! من ایمان دارم، من ایمان دارم که شما به وظیفه خود بعنوان یک دارو فروش نسبت به فوریتی که آن زن نیاز داشت انجام داده‌اید." عیسی گفت: "هر آن چه که برای این دیگران انجام دهید برای من انجام داده‌اید." من به این ایمان دارم.

۱۵۷. و من ایمان دارم که همین امروز، همین جا، به این مردم نشان می‌دهد که عیسی مسیح می‌تواند خود را آشکار کند. کلامی که امروز بعد از ظهر در بین ما جسم شود. شما ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خدا به شما برکت بدهد.

۱۵۸. حال کارت‌های دعا را صدا می‌کنیم تا افراد بیایند. نمی‌توانیم افراد زیادی را دعوت کنیم. چون با نگاهی به ساعت، من فکر می‌کنم که تا ساعت چهار که باید جلسه را به اتمام برسانیم حدود بیست دقیقه وقت داریم. حال از کارت دعای، گمانم A شروع می‌کنیم A-A یک.

۱۵۹. چه کسی کارت دعای شماره A یک را دارد؟ فقط یک بار شما را صدا می‌کنیم. بسیار خوب، کارت دعای A یک چه کسی است؟ دست خود را بلند کنید. در ساختمان هستید؟ بسیار خوب بیایید. از راه دور در آن پشت. اگر قادر هستید. می‌توانید بیایید. ۱، ۲ کارت شماره دو را چه کسی دارد؟ شماره دو، ممکن است دست خود را بلند کنید اگر... می‌توانید راه بروید؟ بسیار خوب، بیایید اینجا. این کنار. سه. اگر سریع دست خود

را بلند کنید می‌توانم شما را پیدا کنم. خیلی نمی‌توانیم منتظر باشیم. کارت دعای شماره ۳، ممکن است دست خود را بلند کنید؟ بسیار خوب، آن آقا در آن پایین، به اینجا بیایید.

۱۶۰. کارت شماره ۴، ممکن است سریع دست خود را بلند کنید؟ در سریع‌ترین زمان ممکن، کارت دعای شماره ۴، بسیار خوب، شماره ۵. وقتی صدا می‌کنم بلند شوید. شماره ۵. بسیار خوب، شماره ۶. شماره ۷، شماره ۸، شماره ۹، شماره ۱۰، ۱۰. همین جا آقا، حالا ۱۰، بسیار خوب، ۱۱، ۱۲، ۱۳، ۱۴، شما که می‌آمدید ۱۴ بودید آقا؟ بسیار خوب ۱۴، ۱۵، بسیار خوب، برای الآن دیگر کافی است.

۱۶۱. حال ببینید، می‌خواهم تمام توجه خود را به من بدهید. عیسی مسیح این وعده را داده است که: «بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نخواهد دید، اما شما مرا می‌بینید.» شما به این ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] دنیا، دنیا، احکام این دنیا است. او می‌دانست که آنها از این روش‌ها و چیزها خارج خواهند شد. اما آنها مرا بیش از این نخواهند دید. چون او وعده داده است که تا انقضای عالم همراه شما خواهم بود. درست است؟ [آمین!] و کتاب مقدس در عبرانیان ۱۳ : ۸ می‌گوید: "او دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است." شما به آن ایمان دارید؟ [آمین!] این یک وعده است.

۱۶۲. حال نیازی نیست که شما این بالا باشید تا شفا پیدا کنید. تنها کاری که باید انجام دهید این است که به کلامی که حقیقت است، ایمان داشته باشید. حال از شما می‌خواهم که چند لحظه آرامش را حفظ کنید.

۱۶۳. همه آمدند بیلی؟ شماره ۲ را در بیاور، شماره ۳؟ چی می‌گویی؟ [یک برادر می‌گوید: "شماره ۳"] شماره ۳؟ کارت دعای شماره ۳، لغت مکزیکی برای شماره ۳

چیست؟ کسی می‌تواند بگوید؟ [یک نفر می‌گوید: "ترس"]<sup>۳۲</sup> بسیار خوب مطمئناً این را شنید. کسی که کارت دعای شماره ۳ را دارد لطفاً به جلوی صف دعا بیاید. اوه بله، فکر کنم یک نفر بود که کارت را داشت، در حالی که نمی‌دانست آن را دارد. بسیار خوب حالا...

۱۶۴. آیا همه شما با تمام قلب ایمان دارید؟ بسیار خوب. دوباره دعا کنیم.

۱۶۵. خداوند عیسی! ما دریافتیم که می‌توانیم کلام را بخوانیم و آن را با بهترین دانش خود شرح دهیم. اما، خداوند! تنها تو هستی که می‌توانی این را تأیید کنی. تو تنها کسی هستی که می‌توانی بگویی این درست است یا غلط. و پدر، امروز دعا می‌کنم تا چشمان این مردم باز شود، تا در این بعد از ظهر شاهد یک پارادوکس باشیم. ای خداوند! تا جایی که مردم حضور تو را در اینجا ببینند. که کلام تو دیروز، امروز و تا ابدالابد همان است. چون تو آن کلام هستی. برای بیماران، خداوند! برای آنانی که درد می‌کشند. شاید از بسیاری از بخش‌های مختلف کشور در اینجا باشند. عده‌ای از مردم، آنان باید... آنها رنج می‌کشند، پس نمی‌توانستند از جلسه بهره ببرند. در غیر این صورت، اگر آنها شفا نیافته بودند، دعا می‌کنم که تو آنها را شفا بدهی. عطا کن خداوند! و حال ما تنها بشر جسمانی هستیم که تنها می‌توانیم کلام را موعظه کنیم و بگوییم آن چه که تو گفتی حقیقت است. اینک تو هستی که حقیقت آن را آشکار می‌کنی دعا می‌کنم که این را به نام عیسی عطا کنی. آمین!

۱۶۶. می‌خواهم توجه کنید. برای یک لحظه. تا جایی که می‌دانم همه کسانی که در ساختمان هستند را نمی‌شناسم. شما نیازی ندارید که برای شفا حتماً این بالا باشید. همه این را می‌دانید. می‌دانید؟



۱۶۷. یک بار، زنی بود که نتوانسته بود کارت دعا بگیرد. آن زن ردای او را لمس کرد. او برگشت و اطراف خود را نگرست و گفت: "چه کسی مرا لمس کرد؟" همه این را انکار می کردند. او اطراف را نگرست و زن را دید. او نمی توانست خود را مخفی کند. می دانید، روح خدا که در او بود، او را هدایت کرد، او کلمه بود. و درست به سمت زن هدایت شد و مشکل زن را گفت. زن خونریزی داشت و شفا پیدا کرده بود. آن زن به این ایمان داشت. و فوراً در بدن خود احساس کرد که خونریزی متوقف شده است. درست است. همان جا متوقف شده بود.

۱۶۸. او امروز نیز همان است. شما لازم نیست که حتماً اینجا باشید. کتاب مقدس در عهد جدید می گوید که عیسی مسیح کاهن اعظم ماست. آیا ما به آن ایمان داریم؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] تنها کاهن اعظمی که داریم. تنها میانجی که داریم، بین خدا و انسان، عیسی مسیح. آیا شما به آن ایمان دارید؟ [آمین!] کتاب مقدس می گوید او کاهن اعظمی است که در احساس ضعف های ما لمس می شود. درست است؟ [آمین!] چند نفر این را می دانند؟ دست خود را بلند کنید... بسیار خوب، در این دنیا میان غریبه ها نیستیم.

۱۶۹. حال اگر او را لمس کنید رفتار او چگونه خواهد بود؟ او همان رفتاری را خواهد کرد که اگر زمانی اینجا بود، انجام می داد. چون او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است. درست است؟ [آمین!]

۱۷۰. حال شما فقط ایمان داشته باشید. شما فقط بگویید، خداوندا من در جلسه بوده ام. اما امروز می خواهم ایمان داشته باشم. من، من افکار خود را به کار نخواهم برد. فقط می خواهم با تمام قلب ایمان داشته باشم که تو اینجا هستی. و من به یک چیز نیاز دارم، و تو... خداوندا! تو به من کمک کن. دیدید؟ دست پاچه نشوید. حال شما در آرامش و با ایمان این کار را انجام دهید.

۱۷۱. عطای ایمان این نیست که شما چیزی دریافت کنید و با آن کاری انجام دهید. عطای ایمان این است که از راه خود خارج شوید. ایمان، خود شما را از مسیر خارج می‌کند.

۱۷۲. اکنون خانمی اینجا ایستاده است. خدای پدر می‌داند، تا جایی که می‌دانم در تمام عمرم این زن را ندیده‌ام. او برای من کاملاً غریبه است. دو یا سه نفر بیشتر نیستند که می‌توانم بینم و بشناسم.

۱۷۳. فکر می‌کنم این خانم وایلی<sup>۳۳</sup> است که اینجا نشسته است، همسر برادر لی<sup>۳۴</sup> بعد این سه یا چهار پسری که درست اینجا نشسته‌اند را می‌شناسم. گمان کنم آن برادر آنتونی میلانو<sup>۳۵</sup> است که آنجا نشسته است. برادر پت تیلور<sup>۳۶</sup> از کنتاکی. به غیر از آن... من فرد سوتمن<sup>۳۷</sup> را که جایی در آنجا نشسته است، می‌شناسم. لحظاتی پیش صدای فریاد آمین او را شنیدم. تا جایی که می‌دانم این تمام چیزی است که می‌بینم و می‌شناسم. این اندک است و پدر آسمانی آن را می‌داند.

۱۷۴. و این زن که اینجا ایستاده است. من هیچ اطلاعی ندارم که او برای چه اینجا است. او فقط زنی است که مطابق معمول به این بالا آمده است. درست مثل شما که آنجا نشسته‌اید.

۱۷۵. حال اگر این زن در گرفتاری باشد، خوب من، اگر من بتوانم کمکش کنم، مطمئناً این کار را می‌کنم. اما الآن من، من... بستگی به نیاز او دارد. اگر پول بود من می‌توانستم ۵ یا ۱۰ دلار پرداخت کنم. به غیر از آن، حداقل می‌توانستم یک چک برای حقوق ماه

Vayle<sup>۳۳</sup>Lee<sup>۳۴</sup>Anthony Milano<sup>۳۵</sup>Pat Tyler<sup>۳۶</sup>Fred Sothmann<sup>۳۷</sup>

بعد خود پرداخت کنم. اگر مشکل او خانوادگی باشد چه؟ پس باید بگویم... برو و شوهر خود را به اینجا بیاور تا با هم صحبت کنیم شاید بتوانم به شما کمک کنم. راه شما دور است؟ خوب من از یک نفر خواهم خواست تا شما را به خانه ببرد، شما در کدام خیابان زندگی می‌کنید؟ یا... من نمی‌دانم. اما اگر بیماری است، پس من، من نمی‌دانم، می‌بینید؟ اما من این زن را نمی‌شناسم.

۱۷۶. اما کسی اینجا هست با کلامی که وعده داده «اعمالی که من می‌کنم، شما نیز خواهید کرد.»

۱۷۷. حال، اگر، این زن مریض باشد، شاید سرطان یا بی‌تی<sup>۳۸</sup> داشته باشد. یا بیماری که پزشکی نتواند برای آن کاری انجام بدهد چه؟ خوب، من به هیچ عنوان نمی‌توانم او را شفا بدهم.

۱۷۸. اما حال، اگر او برای من مکشوف کند که این زن چه می‌خواهد. درست مثل کاری که برای آن زن بیمار انجام داد. یا مثل آنچه به نتائیل گفت. یا به شمعون که به او گفت نامش چیست. «نام تو شمعون پسر یوناست، از این پس پطرس خوانده خواهی شد که معنی آن صخره است.»

۱۷۹. خوب، حالا، اگر او چیزی شبیه آن را در اینجا و در حضور شما انجام دهد، نشان خواهد داد که کلام حقیقت است. چند نفر به این ایمان دارند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] در این ساختمان کسی هست که این زن را بشناسد؟ دست خود را بلند کنید. بله تعدادی از شما او را می‌شناسید. بسیار خوب، و پدر می‌داند که من او را نمی‌شناسم. حالا ببینیم که او چه خواهد گفت، و آیا این یک پارادوکس خواهد بود؟ [آمین!] من نمی‌دانم مشکل این زن چیست. برای چه اینجاست یا هر چیز دیگری. اما خدا این را می‌داند.

۱۸۰. می‌خواهم با این زن صحبت کنم. بعد از سه ماه این اولین نفری است که در برابر من است. می‌خواهم برای چند لحظه با این بانو صحبت کنم. و این چیست؟ ارتباط با روح او، درست مثل کاری که عیسی با زن سامری سر چاه انجام داد. ارتباط با روح او.

۱۸۱. خانم! حال، اگر خداوند عیسی برای من آشکار کند که شما برای چه اینجا هستید و مشکل شما چیست یا هر چیزی در این مورد که شما می‌دانید و من هیچ در مورد آن نمی‌دانم، آیا ایمان دارید که او بوده است؟ این باید او بوده باشد. غیر از این است؟ [خواهر می‌گوید: "بله"] باید او باشد. اگر این را انجام دهد ما شکرگزار خواهیم بود که می‌دانیم کلام او راست است و می‌توانیم به آن اعتماد کنیم.

۱۸۲. حال اگر او برای من آشکار کند که شما چه مشکلی دارید، که خود می‌دانید و من نمی‌دانم، و آن نشان دهد که روحی در اینجا هست، که شما را می‌شناسد ولی شما می‌دانید که من نمی‌شناسم. پس این نمی‌تواند انسان باشد. این یک روح است. و این چیزی است که خدا در دوره افسس وعده داده است. آیا شما به حقیقت بودن آن ایمان دارید؟ [خواهر می‌گوید: "بله، دارم."] باید او باشد. اگر این را انجام دهد ما شکرگزار خواهیم بود که می‌دانیم کلام او راست است و می‌توانیم خدا عطا کند.

۱۸۳. چیزی می‌بینم. این زن از درد سینوزیت در اینجا در سر خود رنج می‌برد. درست است، بله؟ اگر درست است دست خود را بلند کنید. اما این سینوزیت نیست که باعث عطسه‌های شما می‌شود. شما تب یونجه هم دارید. درست است. شما اهل فینیکس نیستید. شما اهل جایی هستید که تپه‌ها و درختان زیادی در آنجا وجود دارد. شما اهل فلگ استَف<sup>۳۹</sup> هستید. درست است. ایمان دارید که خدا می‌تواند به من بگوید شما چه کسی هستید؟ [خواهر می‌گوید: "بله"] شما خانم اِرل<sup>۴۰</sup> هستید. بله [خواهر می‌گوید:

"درست است." [درست است؟ حالا با ایمان بروید، درد شما به پایان رسید.

۱۸۴. آیا حالا او دیروز، امروز و تا ابدالآباد همان است؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] پدر آسمانی می داند که من تازه این زن را دیده‌ام. می بینید که کلام محقق شد. این من نیستم. من فقط یک انسانم. درست مثل این میکروفون که بدون من یا هر کسی که از طریق آن صحبت می کند، بی صدا است. بنا براین انسان هم مثل این میکروفون بی صدا است. اما این روح است و روح درست آنجا و در میان شما است. می بینید؟ اوست که شفا دهنده است، نه من.

۱۸۵. حال شما چطور است آقا؟ یک انسان دیگر که برای من فردی کاملاً غریبه است. من این مرد را نمی شناسم و تا جایی که می دانم هرگز در زندگی ام او را ندیده‌ام.

۱۸۶. اما حالا روح، روح القدس، روح القدس و عیسی که خود همان روح است. مسح شده. عیسی، انسان و پسر خدا بود. اما روح القدس در او بود، او خدا بود. «پدر من در من ساکن است.» می بینید، این روح القدس است. پس هنوز خداست.

۱۸۷. حال اگر من بتوانم خود را از این مسیر خارج کنم و آن مرد هم چنین کند، پس این بخش مرده است. پس اجازه بدهید که روح حیات کار کند. می بینید؟ به همین دلیل است که من یک دقیقه صبر می کنم تا ببینم بعد از آغاز مسح چه اتفاقی می افتد.

۱۸۸. آقا! اگر خداوند خدا که در حضور او هستیم، بر من آشکار کند که مشکل شما چیست یا کاری که شما کرده اید، یا هر چیزی در این مورد. اگر او درست به من بگوید که مشکل شما چیست، آیا شما به حضور او و این که من خادم او هستم ایمان خواهید داشت؟ [برادر می گوید: "ایمان دارم." [یک خلسه درست است؟] "بله." [درست است.

۱۸۹. حال می گویند، چگونه انجام شد؟ ای کاش می دانستم. هیچ کس نیست که بتواند

آن را توضیح بدهد. این یک پارادوکس است. می‌بینید؟

۱۹۰. بله، شاید بدانید، یک چیز دیگر هم دیدم، یک آزمایش، شما مشکل قلبی هم دارید. آقای اندرسون<sup>۴۱</sup> دست خود را بلند کنید. شما می‌توانید به خانه بروید. عیسی مسیح شما را شفا خواهد داد. درست است. فقط ایمان داشته باش. شک نکن.

۱۹۱. حال شما چطور است آقا؟ ما با هم غریبه هستیم. من شما را نمی‌شناسم و تا جایی که می‌دانم اولین باری است که شما را می‌بینم. درست است. اما او ما را می‌شناسد. هر دوی ما را.

۱۹۲- حالا، آیا شما می‌دانید که چرا این اتفاق می‌افتد؟ فیض اوست که اجازه می‌دهد هوشیاری خدا در مردم ایجاد شود. حال، بدون دانستن چیزی در مورد شما، بدون حتی شناختن شما، درسته، یک غریبه، به اینجا بیا. برای چیزی که اتفاق می‌افتد این یک پارادوکس مطلق خواهد بود، تا بدانیم که مشکل شما چیست یا شما چه کرده‌اید. چه باید بکنید یا چه باید می‌کردید یا چه کسی هستید و یا هر چیزی در مورد شما. این باید یک پارادوکس باشد. چون هیچ راهی نیست که کسی بداند، به غیر از مکاشفه نادیده. درست است. حال اگر او بین من و شما، این کار را برای شما انجام دهد، به قدری که این حضار... نه یک نمایش، بلکه بتوانند افسس را در اینجا ببینند که این پلی بین فرقه و سرزمین جلال خداست. او این را وعده داده است که آنها مطمئن باشند، آنچه ما می‌گوییم حقیقت است.

۱۹۳. حال تا بدانید که من نمی‌دانم. دست خود را بلند کنید تا مردم ببینند که شما... من هرگز این مرد را ندیده‌ام و از نظر هر کس دیگری او فقط یک مرد است که اینجا ایستاده است. شما از یک خلسه رنج می‌برید. شما هم چنین به همورویید مبتلا هستید.

درست است. شما از راه دوری آمده‌اید تا به اینجا برسید. شما حتی امریکایی نیستید. کانادایی هستید. شما با خود پسری که بیماری روحی دارد آورده‌اید. درست است. می‌خواهید بگویم اهل کجا هستید؟ شما اهل ساسکاچوان<sup>۴۲</sup> شهر ساسکاتون<sup>۴۳</sup> هستید. با تمام قلب خود ایمان داشته باشید و خداوند شما و پسران را در سلامتی به خانه خواهد فرستاد. آیا ایمان دارید؟ خدا به شما برکت بدهد.

۱۹۴. آیا ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] خداوند خدا، هنوز خداست می‌بینید؟ کس دیگری جز او نیست.

۱۹۵. حال شما چطور است؟ یک خانم محترم و کمی مسن که با من غریبه است اینجا است، من هرگز او را ندیده‌ام. اما او خانمی است که اینجا ایستاده است. باید عجله کنم چون تنها هفت یا هشت دقیقه بیشتر وقت ندارم. حالا به اینجا نگاه کنید. آیا ایمان دارید که این چیزها حقیقت هستند؟ با تمام قلبتان؟ می‌دانید که برای من غیر ممکن است که مشکل شما را بدانم یا هر چیز دیگری که مربوط به شماست؟ اما این برای خدا غیر ممکن نیست که بداند. چون او قبل از این که حتی جهان وجود داشته باشد، می‌دانست. درست نیست؟ [خواهر می‌گوید: "درست است."]

۱۹۶. چند نفر به این حقیقت ایمان دارند؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حتماً. او تعداد پلک زدن شما را می‌داند. او ابدی است. فکرش را بکنید، توسط انجیل و به فیض او وعده انجام همه این امور به ما داده شده است. بعد یک ملکوت است و ما به آنجا خواهیم رفت و ما الآن در این دوره افسس هستیم. درست در اینجا هستیم. از یکی خارج می‌شویم و به دیگری وارد می‌شویم.

۱۹۷. شما مشکلات زیادی دارید. چیزهای زیادی شما را دچار مشکل می کند. شما اهل اینجا نیستید و اهل غرب اینجا هستید. شما اهل کالیفرنیا<sup>۴۴</sup> هستید. درست است. شما همچنین پسری دارید که رنجور است. درست است. شما... چیزی هست. همچنین من یک دریاچه بزرگ می بینم. او، این، شما... شما یک نفر از نزدیکان خود را دارید که در شیکاگو زندگی می کند و من را می شناسد. درست است. حال شما می دانید که من شما را می شناسم. اما شما ایمان دارید که خدا می داند شما چه کسی هستید؟ خانم مک گوایر.<sup>۴۵</sup> شما خواسته‌ی خود را دریافت کردید. با شکر خدا به خانه بروید.

۱۹۸. اما بیماری و درد هیچ ارتباطی با شخص ندارد. چند نفر این را می دانند؟ [جماعت می گویند: "آمین!"] ما می دانیم که این ارتباطی به فرد ندارد.

۱۹۹. اگر شما بتوانید با تمام قلب و جان خود ایمان داشته باشید، این آسم شما را ترک خواهد کرد. اگر شما با تمام قلب خود ایمان داشته باشید.

۲۰۰. مشکل سینه، آیا شما ایمان دارید که این هم شما را ترک خواهد کرد و شما سلامت خواهید بود؟ شما چه چیزی را لمس کرده اید؟ او بیست پا یا بیشتر با من فاصله دارد. اما او ارباب را لمس کرده است. این تراکم عصبی است. شما خوب خواهید شد.

۲۰۱. چیزی که این خانم جوان برایش اینجا ایستاده است بسیار باشکوه است. او یک غریبه است. من هرگز این زن را ندیده‌ام. او توسط کس دیگری اینجا آورده شده است. اما چیزی که او را اینجا آورده است، شنیدن یکی از نوارهای من است. و او در اینجا به دنبال تعمید روح القدس است. این دقیقاً آن چیزی است که او به خاطرش اینجا است. درست است خانم جوان. درست است. به اینجا بیایید.



۲۰۲. خداوند عزیز! این فرزند را که اینجا ایستاده است از تاریکی به روشنایی هدایت کن تا روح‌القدس را دریافت کند. به خانه‌ی او و دوستانش برو، کارهای عظیمی که عیسی برای او انجام داده را نشان بده. آمین! خدا به تو برکت بدهد. شک نکن. ایمان داشته باش.

۲۰۳. خدا می‌تواند هر نوع بی‌قراری و ناآرامی را شفا بدهد. آیا به آن ایمان داری؟ بیماری آسم تو را شفا بدهد. ایمان داری؟ پس برو و با تمام قلب ایمان داشته باش. خدا به تو برکت بدهد برادر.

۲۰۴. چند سال‌تان است؟ [خواهر می‌گوید: "۳۸ سال"] شما قبل از این که دیر شود باید از این تشویش خارج شوید. درست است؟ حمله‌های خسته‌کننده و هر چیزی که برایت رخ می‌دهد. اما الآن تو را ترک کرده است. درست است. ایمان داشته باش.

۲۰۵. خدا تشویش و ناآرامی را شفا می‌دهد، همین طور مشکل معده را. ایمان داری؟ پس برو و هر چه می‌خواهی بخور. عیسی مسیح تو را شفا داد.

۲۰۶. شما که آنجا هستید! همه ایمان دارید؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"]

۲۰۷. مردی که با پیراهن نشسته و به من نگاه می‌کند. بله، او به پیراهن خود نگاه کرد. بله، ایمان داری که خدا می‌تواند مشکل غده شما را شفا بدهد و به تو سلامتی بدهد؟ همان زمان که این پسر از آسم شفا یافت، شما ایمان داشتید. نداشتید؟ به خانه برو شما شفا پیدا کردید. می‌بینید. با تمام قلب ایمان داشته باش.

۲۰۸. خانمی که در کنار همسرشان نشسته است. می‌توانید باور کنید که چشمان شما هم خوب خواهد شد؟ اگر این همان چیزی است که برای آن دعا می‌کردید دست خود را بلند کنید. می‌بینید؟ آنها چه چیزی را لمس کردند؟ عیسی مسیح پسر خدا را.

۲۰۹. ایمان دارید؟ ای مرد جوان! آیا ایمان دارید؟ خدا می‌تواند مشکل خون شما را حل کند و آن را شفا بدهد. ایمان خواهی داشت؟ آن داروهای دیابت را کنار بگذار. او تو را شفا می‌دهد. ایمان داری؟ برو و ایمان داشته باش.

۲۱۰. بیایید آقا. شما مشکل معده دارید. آیا ایمان دارید که خدا می‌تواند آن را شفا دهد؟ [برادر می‌گوید: "بله دارم."] برو ایمان داشته باش. کاملاً سلامت خواهی شد.

۲۱۱. بیایید. این پسر کوچک را بیاورید. به اینجا نگاه کن پسر. از راه دوری آمده است. بعضی اوقات تغییر آب و هوا و تغییر ارتفاع می‌دهد، تا آسم او بهبود پیدا کند. اما اینجا یک شفای مطمئن هست. عیسی مسیح پسر خدا. او پسر خود را داد تا تو شفا پیدا کنی. آیا ایمان داری؟ با تمام قلب خود ایمان داشته باش. او را خواهی داشت. خوب مرد جوان. خدا به تو برکت بدهد خواهر.

۲۱۲. ایمان دارید؟ خدا در حال ارائه یک پارادوکس است؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] غیر قابل شرح، غیر معقول. چیزهایی که مردم نمی‌توانند درک کنند که چگونه ممکن است. اما هنوز حقیقت است. نیست؟ [آمین!] حالا چند نفر از شما در روح خود دریافت می‌کنید و می‌دانید که اینجا چیزی هست که فراتر از ادراک انسانی است؟

۲۱۳. فکر می‌کنم ما حداقل پانزده نفر را در صف صدا کردیم. همه آنها، و چهار، پنج یا شش نفر هم خارج از صف و بدون کارت دعا. آنها خارج از صف و در آنجا بودند. ما تنها یک دقیقه تا اتمام کار وقت داریم.

۲۱۴. آیا او این کار را دقیقاً همان طور که گفته بود انجام داد؟ [جماعت می‌گویند: "آمین!"] حال چند نفر ایمان دارند که او دیروز، امروز و تا ابدآباد همان است که بود

و حضورش را احساس می‌کنند؟ [آمین!] حال شما حضور او را دیده‌اید. چشمان شما حضور او را دیده است، آن چه که شما همیشه احساس می‌کنید. زمانی که در اشتباه هستید شما را ملزم می‌کند و می‌گوید آن کار را انجام ندهید. همان خدا امروز بعد از ظهر در اعمال خود و در اینجا بر شما آشکار شد. چند نفر به آن آمین می‌گویند؟ [آمین!] حتماً همین طور است. حالا او اینجا است.

۲۱۵. آیا کسی میان ما هست که مسیحی نبوده باشد؟ هرگز اعترافی نداشته و به کلیسایی نرفته باشد؟ ممکن است بلند شوید و بگویید، می‌خواهم بایستم. نه در برابر کشیش، بلکه می‌خواهم مادامی که در حضور این فرد، عیسی هستم. می‌خواهم برخیزم و بگویم، می‌خواهم مرا از گناهانم نجات دهی. این تنها چیزی است که می‌خواهم انجام دهید. فقط بایستید و او شهادت خواهد داد. این همه چیزی است که ما وقت انجام آن را داریم. بگویم، می‌خواهم یک مسیحی باشم. روی پای خود بایستید و بعد مجدداً بنشینید.

۲۱۶. کسی درون ساختمان هست؟ چند نفر هستند؟ من نباید بگویم آیا کسی هست؟ چون شاید بیش از یک نفر باشند. همین‌الآن چند نفر در ساختمان خواهند ایستاد و خواهند گفت، من در اشتباه بودم. خداوندا! من را ببخش. بر می‌خیزم تا شهادت دهم که در اشتباه بودم. مادامی که در حضور تو هستم خواهم نشست. من خواهم نشست. فقط بایستید.

۲۱۷. آیا کسی هست؟ بیش از یک نفر است؟ یک دست. خدا به شما برکت بدهد مرد جوان. کس دیگری هست؟ خدا به شما برکت بدهد. کس دیگری هست؟ خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد. کس دیگری هست؟ من در اشتباه بودم. خداوند مرا ببخشد. خدا به شما برکت بدهد آقا. من، من متأسفم ای خداوند! خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد. خدا به شما برکت بدهد.

۲۱۸. کس دیگری هست که به این خدمت بد گمان بوده باشد و الآن قانع شده باشد که حقیقت است؟ بلند شو و در آنجا بگو خدایا من را ببخش. فقط بلند شو و بگو برادر برانهام من یک مقدار بد گمان بوده‌ام، ولی الآن تمام آن افکار رفته است. دست خود را بلند کن. حتی یک نفر هم نیست؟ متشکرم.

۲۱۹. چند نفر به این ایمان دارند که این من نمی‌توانم باشم و عیسی مسیح، پسر خدا است؟ متشکرم. مادامی که ایمان دارید اعمال عظیم‌تر از آن چه انجام شد را خواهید دید. فقط با عیسی بمانید. من شخصاً تمام تلاش خود را می‌کنم تا با او بمانم.

۲۲۰. حال چند نفر بیمار و نیازمند در اینجا هستند؟ دست خود را بلند کنید. من، من بیمار هستم برادر برانهام. من نیازمند هستم. آیا شما این کار را خواهید کرد و به کلام من این قدر ایمان خواهید داشت؟ دست در دست هم دیگر بدهیم و دعا کنیم.

۲۲۱. خداوند عزیز! من این جماعت کوچک را نزد تو می‌آورم، امروز عصر، جایی که ما کلام خدا را خواندیم و شنیدیم. ما می‌دانیم که هر ذره‌ی آن حقیقت است. ما نه تنها ایمان داریم که حقیقت است، بلکه ما تو را دیده‌ایم خداوندا. کاری کن تا مردم بدانند که هنوز یک پارادوکس در کنار دنیا، فضا و قوانین طبیعت خداست، می‌توانیم ببینیم. اینجا، جایی که قوانین مرگ در جسم انسان کار می‌کند. جایی که علم شکست خورده است تا با تحقیقات خود شفا بدهد. خداوندا برای این مردم شکر گزاریم. اما خداوندا! زمانی که به جایی می‌رسیم که آنها کار بیشتری نمی‌توانند انجام دهند دست عظیم تو وارد می‌شود. می‌دانیم که هیچ انسانی قادر به شفا نیست.

۲۲۲. و کسی که هنوز نجات نیافته، دست خود را بلند کرده و می‌خواهد نجات یابد. خداوندا! چیزی قلب آنها را آگاه کرده است. بعضی از آنها اقرار کرده‌اند که در اشتباه بوده‌اند. بعضی از آنها در وضعیتی بدتری بودند و می‌خواهند که بازگردند. چون آنها

می‌دانند که، خداوند! در انسان نیکویی نیست، به خصوص در من. اما با این حال دیده‌اند که کلام وعده داده شده آشکار شده است. آنها این را پذیرفته‌اند و قانع شده‌اند که حقیقت است.

۲۲۳. خیلی از آنها را نتوانستم به روی جایگاه بیاورم. و ای پدر! تو گذشته من را به یاد بیاور. هرگز نگفتم چیزی بیش از آن چه به تو تقدیم نموده‌ام وجود دارد که من قادر به انجام آن باشم. تو من را از راه‌های خود خارج ساختی تا روح‌القدس تو در آن قسمت کار کند. ای پدر! دعای من این است که تمام کسانی که دست در دست هم دارند در این لحظه از هر رنجی شفا پیدا کنند.

۲۲۴. بگذار تا قوت عظیم روح‌القدس الآن در این ساختمان حرکت کند و همه را شفا بدهد. همه را نجات بده، ای خداوند! یک تجربه بده. روح‌القدس را بر این جماعت بریز. اوه خداوند! ما در این هفته به دنبال تو هستیم تا کارهای بزرگی را انجام بدهی. الآن به نام عیسی مسیح این گونه باشد. آمین!

۲۲۵. حالا سر پا بایستیم. خواهی که نوازنده پیانو هستند، خوشحال می‌شوم اگر یک آکورد کوچک از سرود «او را خواهم پرستید، او را خواهم پرستید» بنوازید. این را شنیده‌اید؟ حالا با هم بخوانیم. امیدوارم فردا غروب شما را بینم. چون تا چند لحظه‌ی دیگر جلسه ما رسماً به اتمام خواهد رسید. اما می‌خواهم این سرود را با شما بخوانم. بسیار خوب، شروع کنیم:

او را خواهم پرستید

دست‌های خود را برافرازیم

او را خواهم پرستید

برّه که قربانی گناهکاران شد را پرستید

به او جلال دهید ای تمامی قوم‌ها  
چون خون او هر لکی را شسته است

۲۲۶. سرهای خود را برای دعای پایانی خم می‌کنیم. بسیار خوب برادر جوئل رز ما را  
بدرقه خواهد کرد. خدا به شما برکت بدهد برادر رز، مادامی که...

کلمه‌ی «پارادوکس» تا جایی که من آن را جستجو کردم، و مطمئن هستم که درست می‌گویم، طبق لغت‌نامه وبستر کلمه‌ی پارادوکس به معنی «چیزی باور نکردنی، اما واقعی» می‌باشد. همه ما این مثل قدیمی را شنیده‌ایم که می‌گویند حقیقت... (به آن چه می‌گویند؟) «حقیقت عجیب‌تر از افسانه است.» چون زمانی که یک نفر حقیقت را می‌گوید، گاهی بسیار عجیب است.

**William Marrion Branham**

**A Paradox**

Phoenix, Arizona

65-0117